

تحفه نوروزی

برای علاقه‌مندان اندیشه‌های جاودانیاد محمد طاهر بدخشی

فردا روز پنجشنبه اول ماه حمل (فروردین) سال نو خورشیدی (۱۳۹۸) مطابق ۲۱ مارچ ۲۰۱۹ ترسایي، آغاز موسم بهار و جشن نوروز باستانی است. این روز (۲۱ مارچ) از چند سال بدینسو از سوی سازمان ملل متحد به عنوان «روز بین‌المللی نوروز» نیز به رسمیت شناخته شده است.

درست نیم قرن پیش محمد طاهر بدخشی در «دیباچه» دفتر «یادداشتها»ی خود چنین نگاشته بود:

«دیباچه»

فردا روز جمعه ۲۱ مارچ ۱۹۶۹ مطابق اول حمل (فروردین) سال جدید شمسی است، سال نو و نوروز که عید باستانی زردشتی‌ها بوده و اکنون هم قسمی تجلیل می‌شود.

از سال ۱۳۴۰ (۱۹۶۲) به این طرف با عده‌ای مسؤولیت‌های مشترک سیاسی داشتم، دیگر یادداشت‌های روزانه‌ام را نوشتم. درین سال جدید دیگر مسؤولیت مشترکی با کسی ندارم جز رفقای خودم.

چون می‌خواهم با مسؤولیت خودم مستقلانه حرکتی کنم، لذا خالی از فایده نیست که جریانات مهم آینده را یادداشت کنم.

ساعت هشت شام - شب نوروز

کارته ۴ سرک اول - کابل

م. ط. ب.»

در تابستان سال ۱۳۴۸ (۱۹۶۹) برای سپری کردن آخرین تعطیلات تابستانی دوران تحصیل از خارج به وطن آمدم. محمد طاهر بدخشی در زندان ولایت کابل محبوس بود. در وقت معین «پایوازی» به دیدنش رفتم. در جریان صحبت نارضایتی خود را از نشر مطلبی در روزنامه پرتیراژ غیر دولتی به نام

«کاروان» زیر عنوان «محمد طاهر بدخشی در دفاع از خود رساله نوشته» (با وجود گذشت زمان طولانی به درستی آن تقریباً هیچ شک دارم!)، ابراز کرد و آن را توطئه گرانه و تحریک آمیز خواند. در آن زمان صاحب امتیاز روزنامه «کاروان» صباح‌الدین کشکی (بعداً وزیر اطلاعات و کلتور در کابینه محمد موسی شفیق) بود و مدیریت مسئول آن را عبدالحق واله به عهده داشت؛ بدخشی آن‌ها را به محافل حاکم نزدیک می‌دانست. بدخشی برایم وظیفه سپرد تا به دفتر آن روزنامه که همان نزدیکی‌ها در شهر نو واقع بود، نزد مدیر مسئول آن بروم و اعتراض و هشدارش را به وی برسانم؛ من چنان کردم.

همان «رساله» ای که در آن زمان روزنامه «کاروان» در باب آن سخن گفته بود، اینک تحت نام «متن کامل دفاعنامه محمد طاهر بدخشی در محکمه نظام پادشاهی» همچون «تحفه نوروژی» برای علاقه‌مندان اندیشه‌های بدخشی و همه خوانندگان محترم پیشکش می‌شود.

اما پیش از آن به چند نکته اشاره‌هایی می‌کنم:

۱- این دفاعنامه در زمان و نوع خود، بی‌مانند و بی‌سابقه است. چگونگی طرح مسایل بسیار مهم سیاسی و اجتماعی و تنوع و غنای روشنگرانه محتوای آن، آغاز و سرخط «حرکت مستقلانه» سیاسی بدخشی را به روشنی ترسیم می‌کند. همچنان ویژه‌گی و کثیرالجوانب بودن شخصیت وی را به حیث چهره علمی، سیاسی و فرهنگی و شهامت ناسازگاریش با تبعیض، بیداد، استبداد و استعمار را به صورت درخشان بازتاب می‌دهد.

۲- دو رویداد تاریخی دیگر در زندگی بدخشی با سالی که امروز پایان می‌یابد و سالی که فردا آغاز می‌شود، پیوند خورده است. سالی که می‌رود پنجاه سال از آغاز «حرکت مستقلانه» بدخشی و بنیاد گذاری سازمان مستقل سیاسی توسط وی را پشت سر می‌گذارد. و سالی که می‌آید تراژدی چهلیمین سالگرد شهادت بدخشی را با خود به همراه دارد. چاپ و نشر این دفاعنامه امروز به هر دو رویداد نیز بی‌مناسبت نخواهد بود.

۳- رونویس قلمی متن دفاعنامه در یک کتابچه ۴۸ ورقه با «پشتی» با علامت اردوی شاهی افغانستان که تا کنون کامل‌ترین متن به دست آمده است، کم و بیش یک سال پیش به دستم رسید. اما نسخه بردار که خط خوشی ندارد هنگام نسخه برداری از اصل، اشتباه‌های گاهی جدی و نه چندان اندک را نیز انجام داده است. با آنکه این نسخه توسط رفیق گرامی استاد میر کریم شاه خان تایپ و برای نشر آماده شده بود، ولی به امید اینکه نسخه کم‌نقص‌تر و اصلی‌تری پیدا شود، به دست نشر سپرده نشد.

۴- تابستان سال ۱۳۹۷ در کابل نسخه تاپی که شامل ۴۴ یا ۴۵ صفحه باید باشد، از صفحه ۱۸ الی ۴۳ به دسترسم قرار گرفت. با همه تلاش و امیدواری صفحه‌های کمبود پیدا نشد. این نسخه تاپی نیز با اغلاط تاپی فراوانی همراه است. با آنهم امید از دست ندادم و پس از بازگشت از وطن پیگیری ادامه یافت.

۵- خوشبختانه با همه ناباوری، فوتوکاپی‌های سه برگ اصل متن به خط شخص زنده یاد بدخشی که کس نمی‌دانست دستنویس خود وی است و چهار ورق دستنویس از نسخه قلمی دیگری با یک کاپی از فهرست ناقص مطالب متن به خط ناشناخته دیگری نیز به دست آمد. با آن هم کوشش بیشتر برای پیدا کردن نسخه معتبرتر دیگری که بتواند با مقایسه با نسخه‌های دست‌داشته، متنی با درصدی کامل درستی را به دست دهد، تا کنون نتیجه نداده است.

۶- در متن کنونی، نسخه قلمی کتابچه اساس قرار گرفته است و با نگاه دقیق به نسخه‌های دست‌داشته سعی شده همه اشتباهات اصلاح گردد. نام «دفاعنامه» را من با توجه به یادداشتی که بدخشی پس از روز محاکمه نوشته و در پایان دفاعنامه در صفحه ۵۶ نسخه قلمی کتابچه آمده است، برگزیدم و با اضافه توضیحاتی در صفحه اول آوردم. فهرست مطالب را که ناقص بود، پس از مقایسه نسخه‌های موجود تکمیل کردم.

۷- زحمت تایپ همه سندهای مهم را همیشه محترم استاد میر کریمشاه خان به دوش می کشد. تایپ نسخه حاضر این دفاعنامه نیز به برکت و لطف زحمتکشی ایشان آماده شده است که از ته دل سپاسگزارم.

۸- برای کمک به خوانندگان جوان در شناخت کسانی که در متن از آنها نام برده شده و اشاراتی به مواد قوانین شده است، زیرنویس‌هایی را آماده کرده‌ام. مسؤولیت همه زیرنویس‌ها و ویراستاری و اصلاحات نهایی تایپی و همه کاستی‌های ممکن دیگر تنها متوجه من است.

۹- امیدوارم پس از نشر این دفاعنامه، تعدادی از عزیزان خواننده به آرشیف‌های خود و پدران و یا دوستانشان، که از دستبرد حادثات در امان مانده باشند، لطف کرده زحمت بکشند و سری بزنند چه ای بسا که گنج‌های پنهان دیگری نیز به دست آید! من مطمئنم نسخه مکمل دیگری از این دفاعنامه پیدا خواهد شد. (نخستین «طرح مرام» «جبهه خلق‌ها و ملیت‌های تحت ستم» که از ارزش تاریخی استثنایی و اهمیت ویژه و منحصر به فردی برخوردار است، و شماری از اسناد مهم دیگر از برکت نشر «توضیحات و پاسخ‌ها...» در اختیار من قرار گرفت!)

با رفتن من و هم نسلان من که با چگونگی خط بدخشی آشنایی کامل دارند، تشخیص خط او که هم کند و نورمال و هم تند و چابک نوشته است برای دوستدارانش کار ساده و آسانی نخواهد بود! (سه ورق فوتوکاپی دستنوشته بدخشی و نمونه‌هایی از نسخه‌های دیگر در پایان دفاعنامه ارائه شده است). با درود و حرمت، نوروز خوش و سال نو نکو برای وطن و وطنداران آرزو می‌کنم.

محبوب‌الله کوشانی

۲۹ حوت (اسفند) ۱۳۹۷

متن کامل دفاعنامهٔ محمد طاهر بدخشی
در دادگاه نظام پادشاهی در سال ۱۳۴۸ خورشیدی
[هنگام توقیف در زندان ولایت کابل توسط بدخشی نوشته شده است]



محمد طاهر بدخشی

فرستنده: محبوب الله کوشانی

ناشر: تارنمای خراسان زمین

۱ حمل (فروردین) ۱۳۹۸

www.khorasanzameen.net

دفاعیه م. طاهر بدخشی

در مقابل ادعای مدعی العموم ولایت کابل

فهرست:

صورت دعوی مدعی العموم

مقدمه دفاعیه

الف - در باره قوه قضاییه

ب - در باره قوه اجراییه

متن دفاعیه

بخش اول:

حصه اول - معترضه ها

حصه دوم - رد کلیات ادعا به صورت مجموعی و عمومی (در ۸ شماره)

بخش دوم:

رد یک جزء ادعا که در باره شخص مدعی علیه (م. طاهر بدخشی) است

حصه اول - منسوبیت به خلق و دعوت به قیام مسلح

حصه دوم - اشتراک در تمام مظاهرات و ایراد بیانیه ها

حصه سوم - در باره حکومت

حصه چهارم - سعی بالفساد و ایجاد اغتشاش

حصه پنجم - تأیید مطالب درخواستی کانکورزدگان

حصه ششم - درخواست تطبیق کامل ماده ۲۵ قانون اساسی جرم نیست

حصه هفتم - مخالفت با مواد ۳۲ و ۴۰ قانون اساسی و مبتذل ساختن اصولنامه جرایم ...

نتیجه و خاتمه دفاعیه

«صورت دعوی» مدعی العموم حکومت افغانستان علیه روشنفکران مبارز سال ۱۳۴۸ ش. - ۱۹۶۹ م. به دیوان امنیت عامه کابل

من محمد امین نیازی مساعد اول سارنوالی ولایت کابل در حالی که مکلف قانونی بوده و می باشم، بالای همین مدعی علیهم (۲۱ نفر...) چنین اقامه دعوی صحیح و شرعی می دارم:

اوراق دوسیه ضخیم نسبتی مظاهره چیان که خلاف قانون به یک بی نظمی مطلق و اخلال امنیت منطقه و زدوخوردهای بی مورد اقدام و عملاً داخل صحنه شده بودند که سرغنه و محرکین درجه اول آنها همین مدعی علیهم مذکوران بود، مستدل به دلایل اثباتیه جرم شان که مشتمل جمع آوری استدلالات و آثار و شواهد مثبتة مؤظفین مأمورین ضبط قضایی در محضر اظهارات خلاف قانون شان بعد از نظریات مفصل هیئت تحقیق غرض انفصال قانونی واصل، قراری که اوراق نسبتی شان در باره هر کدام طور مفصل ملاحظه و مطالعه گردید، از ملاحظه و مطالعه اوراق چنین اثبات می گردد:

از دو سه سال به این طرف بعضی از طبقات که خود را روشنفکر دانسته، بدون این که تمام وجایب قانونی فردی و اجتماعی را در نظر بگیرند، به خودسری ها و عدول از حدود قانون شرع و هدایت قانون اساسی را غلط مطابق مقاصد و مرام ناجایز خود تعبیر نموده و مکلفیت های فردی و ملی را که مواد ۲۶ - ۴۰ قانون اساسی به آنها متوجه ساخته و یا وظایفی را که به اساس مواد ۲۶، ۳۴ و ۹۴ قانون اساسی به حکومت تفویض گردیده، هیچ در نظر نگرفته و به آن خود را مقید ندانسته، به بعضی خودسری ها و تحریکات و تولید تشنجات و ناآرامی ها پرداخته، خاصتاً ماده ۳۲ قانون اساسی را به زعم خود تحریف و تعبیر و به اساس آن به مظاهرات و اعتصابات ناجایز و خلاف قانون پرداخته اند. با وجودی که غیر قانونی بودن این مظاهرات چند بار از طرف مؤظفین حکومت اعلان گردیده، ولی با وصف آن مدعی علیهم مذکوران که سرکرده اول شان **طاهر بدخشی** بوده، به اوامر و قوانین اطاعت نکرده رویهمرفته به تحریکات و فعالیت های ضد قانونی می افزودند و اذهان طبقات کسبه و مسکونین منطقه را مغشوش می نمودند که از جمله مظاهرات اخیر پوهنتون و ابن سینا به شمول بعضی مکاتب دیگر نیز تماماً از تحریکات همین مدعی علیهم که به قسم سرکرده و محارک شان بوده، شروع شده که در حصه هر کدام شان طور مفصل چه به صورت تنهایی و چه دسته بندی قرار ذیل توضیحات و اقامه دعوی می گردد:

...

...

۱- محمد طاهر بدخشی مدعی علیه مذکور منسوب به جمعیت خلق بوده، در تمام مظاهرات سال ۴۸ اشتراک و بیانیه‌ها داده که در آن حکومت افغانستان را ارتجاعی خوانده و هم‌بستگی آن را به زابلی^۱ و ناشر^۲ و امثال آن‌ها اظهار و حکمروایی توسط اشخاص فوق وانموده کرده و پشتیبانی از کانکورزده‌گان نموده و از طرق استفاده از طریقه اخذ محصول مواشی در اطراف، بیانیه غلط داده تا اذهان مردم را علیه حکومت به احساسات آورد و حکومت را در انتخابات ۴۸ دخیل دانسته ... چنانچه خودش معترف و محضر مذکور ضمیمه اوراق است. چنانچه در بعضی بیانیه‌های خود، مردم را به گرفتن شمشیر واضحاً دعوت نموده تا یک اغتشاش و بغاوت خلق گردد؛ قضا را خون‌خوار و حکومت را خاین خوانده که این حرکات و گفتار مذکور تماماً اهانت به مأمورین و حکومت و به میان آوردن یک هرج و مرج بوده که دائماً به سعی بالفساد و روی کارنمودن یک اغتشاش کوشیده است؛ مخالف مواد ۳۲ و ۴۰ قانون اساسی بوده و مطابق ماده ۱۳۶ و ۱۴۱ و ۱۳۲ اصولنامه امنیت عامه با در نظر داشتن هدایت فقه حنفی مسؤول و مستوجب مجازات است.

۲- بحرالدين باعث منسوب به جمعیت خلق بوده، اگرچه خودش، از اشتراک خود در مظاهرات انکار است، ولی نظر به محضر ضمیمه اوراق که پولیس به تاریخ ۴۸/۳/۱۶ ثبت و گرفته است، مدعی علیه مذکور محصلین را به اتحاد و جنگ با حکومت دعوت نموده، دین اسلام را مطابق اساسات کمونیستی خوانده و محصلین را به خطابه‌های تحریک آمیز خونین از صنوف رفتن مانع شده

۱- عبدالمجید زابلی (۱۲۷۵-۱۳۷۷خ) تاجر، وزیر اقتصاد ملی در کابینه هاشم خان و شاه محمود خان بین سالهای (۱۳۱۵ الی ۱۳۲۸خ)، از سال ۱۹۴۹ به بعد در امریکا مسکن گزید. عبدالمجید زابلی در کنار محمد گل مهمند و سردار محمد داود و تعدادی از اعضای برجسته ویش زلمیان مانند محمد حسن صافی از چهره‌های شاخصی به شمار می‌آید که بنا بر باورهای تبعیض آمیز و برتری جویانه قومی، در تضعیف «روایت ملی» «داعیه پشتونستان» که آن زمان مورد نظر اکثر روشنفکران عمدتاً غیرپشتون جنبش مشروطه خواهی و ملی اندیش بود و تقلیل و تبدیل آن به «روایت قومی» نقش اساسی داشته است. همچنان وی از مخالفین «دموکراسی» خواهی در کشور شناخته شده است.

۲- غلام سرور ناشر (۱۹۲۲- ۱۹۸۴ م) رئیس شرکت سپین زر قندز و از ندیمان نزدیک محمد ظاهر شاه آخرین پادشاه افغانستان.

و مردم را به انقلاب خونین سعی بالفساد دعوت داده است که دعوت‌ها و تحرکات مذکور مخالف مواد ۳۲ - ۴۰ قانون اساسی و بند دوم ماده ۳۳ قانون مطبوعات بوده، مطابق مواد ۱۳۶ - ۱۴۱ - ۱۴۳ اصولنامه امنیت عامه با در نظر داشت فقه حنفی مسؤول و مستوجب مجازات است.

...

...

بناءً از شما محترم رئیس صاحب و هیئت محترم امنیت عامه به ملاحظه اوراق تحقیق و محاضری که پولیس حین فعالیت‌های ناجایز مدعی‌علیهم به دست آورده ضم اوراق است و اعترافات در جریان تحقیق نزد پولیس و هیئت تحقیق نموده اند؛ و دلایل متذکره فوق مطابق مواد قانونی و مطالبه این جانب مدعی‌العموم، مدعی‌علیهم مذکوران را به مجازات شدیدشان که مطابق حال و جرایم مرتکبه‌شان بوده باشد، برسانید تا پند خودشان و عبرت دیگران گردد.

با احترام

محمد امین نیازی ۱۳۴۸/۵/۲۸

مقدمه دفاعنامه

الف: وظایف قوه قضاییه در این تحول از همه مهم تر است:

طوری که در مواد (۹۹ و ۱۰۷) هم آمده، در ماده (۱۰۲) قانون اساسی واضحاً گفته می شود:

«محاکم در فضایی مورد رسیدگی خود احکام این قانون اساسی و قوانین دولت را تطبیق می کنند...»

در این جا جناب قاضی را به مقدمه قانون اساسی متوجه می سازم که می گوید: «با درک تحولات تاریخی که در زندگی ما به حیث یک ملت و یک جزء جامعه بشری به وقوع پیوسته ... این قانون اساسی را ... وضع کردیم» و خواهش می کنم که قضات با عمیق شدن و درک روحیه مترقی و ملفوف این مقدمه، مواد (۳۱ و ۳۲) را یک بار دیگر از نظر بگذرانند و متوجه باشند که نه تنها باید این مواد قانون اساسی تطبیق شود؛ بلکه قوه قضاییه به حیث یک جزء دولت طبق ماده (۲۶) «... به احترام و حمایت آزادی و کرامت انسان مکلف است» و جداً متوجه باشند که آزادی من به حیث یک تطبیق کننده قانون اساسی که «در تنظیم حیات ملی افغانستان مطابق به مقتضیات عصر» سهم گرفته، در اجتماعی کاملاً مسالمت آمیز در یک محل غیر راه عامه، یک خطابه سرپا قانونی داده ام و به قانون شکنان و متجاوزین به حقوق مردم انتقاد کرده ام؛ حمایت کرده ام تا منظور «انکشاف متوازن تمام امور حیاتی افغانستان» برآید.

ب: در باره قوه اجراییه

چون سارنوال مأمور قوه اجراییه است و قوه اجراییه است که در این دعوی علیه من به نمایندگی دولت حرف می زند، گذشته از بغرنج بودن ذات دولت، تغییرات شکلی آن در طول زمان و تأثیر مبارزات مردم در تحدید وظایف آن از واهمه بی جای سیاسی لفظ دولت، باید دو نکته را هم وراى مورد این مدعی جزء دولت به قضات حالی کنم که این قوه اجراییه چه تقصیری در این جریانات تحولی - ادعایی خود دولت دارد. و چطور عمداً در مدت پنج سال خلاهای قانونی پُر نشده و در

مقابل دموکراسی شکلی و معمولی، عدم صداقت اکثریت کارکنان آن تا سویه بالا ثابت است و گستاخانه «نارسایی و نادانی» مردم زحمت کش و غیور افغانستان را بهانه قرار می دهند.

۱ - عدم آمادگی سیاسی پولیس و سارنوال در مدت پنج سال برای حکومت ترتیبی جرم است:

طوری که در فقره ۳ ماده ۱۲۶ قانون اساسی به حکومت انتقالی وظیفه داده شده بود که «... تدابیر لازمی آماده ساختن زمینه برای تطبیق احکام این قانون اساسی اتخاذ نماید» و هم در ماده ۹۴ قانون اساسی به صراحت گفته شده است که «تعمیل احکام این قانون اساسی و تمام قوانین ... اتخاذ تدابیر لازم جهت برقراری نظم و امن عامه ... انکشاف وضع اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مردم ... وظیفه حکومت می باشد». حال می بینیم در مدت این پنج سال که در عصر سرعت راکت، کم تر از پنجاه سال اهمیت ندارد، این وظایف ابتدایی یک حکومت دموکرات شکلی چقدر عملی شده است و آیا واقعاً موانعی وجود داشته یا عمداً تعلل شده و به تبلیغات صرف آن اکتفا گردیده است. تا جایی که می بینم نه آن وظیفه حکومت انتقالی و نه وظایف جاریه قانونی حکومت مابعد آن به صورت حتم و با حسن نیت تعمیم شده است. چنانچه در برخورد سارنوال در مقابل جریده «خلق» و مسؤولان جریده «پیام امروز» و خصوصاً از طرح و اقامه دعوی سارنوال در مقابل متهمین مظاهرات ۲۵ جوزای سال ۴۷ و حکم عجولانه و غیر منصفانه و بی مثال محکمه ابتداییه (در تاریخ نزدیک، فقط در حکومت دیکتاتوری نظامی یونان برای یک محصل مظاهره چی بیست سال طلب حبس شده است و بس که آن هم مورد اعتراض تمام جهان واقع گردید.) و بالاخره فیصله استیناف برای هر شاگرد سیاست و حقوق و باخبر از دموکراسی معمولی معلوم شد که قانون اساسی چیزی و قوانین عملی چیز دیگری است. قانون اساسی راهی را نشان داده است و اینها به همان روش کلاسیک استبدادی ادامه داده اند. اگر چنین نبود، آیا برای یک اشتراک کننده در یک مظاهره خیابانی و آن هم محصل صنف (۲)، ۱۲ سال حبس داده می شود که حتا موجب تعجب کارکنان یک رادیوی معروف بین المللی شد و چنانچه در تحت فشار ذهنیت عامه و مشوره خجولانه حقوق دان های خود دولت، محکمه استیناف نه سال این حبس را تقلیل داد که تماماً ادعای پولیس و سارنوال را بی اساس نشان داد؛ و یقین است در آخرین مراتب قضایی امنیت عامه که اشخاص حقوق دان و با سابقه خوب و ادعاهای انصاف و بی غرض وجود دارند، روشی به شکل روش قضایی ممالک پیش رفته پیش گرفته شود، و این فیصله هم بشکند. یک مبتدی علم حقوق و فقه وقتی که طرح آن دعوی فرمایشی و

ارباب‌کننده را با ادبیات غیر وارد آن مطالعه می‌کند، غیر وارد بودن در موضوع سیاسی و مدنی و ناشی‌گری سارنوال را با بیچارگی آن آشکارا می‌بیند!

در حصه عدم آمادگی سیاسی و حقوقی پولیس هیچ دلیل مهم‌تر از جریان تحقیقات خودم نیست؛ زیرا در این جریان معلوم شد که آماده‌ترین مستنطق آن آماده ساخته نشده است. من و دیگر اشخاصی که زیر تحقیق بودیم، مجبور بودیم که فرق دولت و حکومت، عدم مسؤولیت سلطنت و معنی جدا شدن حکومت را با معنی لغات ارتجاع و خاین، حتا املائی کلمات روزمره را به آن‌ها بگوییم. آیا شرم آور نیست که در نیمه دوم قرن بیست، وقتی که ملل متحد دهه زوال استعمار را اعلام می‌کند، پولیس تعلیم یافته حکومتی که خود را در صف مخالفین استعمار می‌داند، از ما سوال می‌کند که چرا استعمار کهن را تقبیح کرده اید؟ وقتی که در جواب نوشتم آقایان! خطابه پادشاه مملکت، صدراعظم، نماینده کشور در ملل متحد را یک بار دیگر بخوانید که استعمار چه قسم تقبیح شده و اعلامیه‌های باندونگ، قاهره، بلگراد و منشور ملل متحد که مورد تأیید دولت افغانستان است، چنین وظیفه را در مقابل ما قرار داده است؛ آن‌ها بلا جواب شده، گریز کرده می‌پرسیدند که چرا قاضی‌های رشوت خور را انتقاد کرده اید. یاللعجب! آن‌ها متوجه نمی‌شدند که کلمه قاضی با لفظ رشوت خوار قید شده و در اصول نامه جرایم مأمورین، فصلی است برای رشوت و جزای آن، که پولیس به تعقیب آنها خودش مکلف است، چطور کسانی را که رشوت خوار را تقبیح می‌کنند، تعقیب می‌کند! یا پولیس مانند کنترل کنندگان افکار قرون وسطی از ما سوال می‌کرد که چرا گفته اید که وظیفه روشنفکران تبلیغ است. ما گفتیم: بابا شما بگویید که یک روشنفکر، که سرمایه‌ای جز معلومات و وسیله‌ای جز دانش ندارد، در حیات ملی چگونه اشتراک کند؟ این وظیفه ماست که به سویه قانون اساسی تعیین شده است! در ماده «۴۰» آمده که مردم افغانستان که ما هم جزء آن هستیم در حیات ملی و منافع وطن اشتراک کند. تبلیغ دموکراسی و ارزش‌های دموکراتیک قانون اساسی و تمثیل آن به اشکال متینگ، سخنرانی، مظاهره، اعتصابات و تأسیس جمعیت‌ها و احزاب به منافع وطن بوده و اجرای این اعمال بدون مصلحت و اطلاع قبلی به دولت به ابتکار خود، همه اشتراک در حیات ملی است. و متینگ‌ها، مظاهرات، جراید و روزنامه‌ها، مخالفت قانونی با حکومت، انتقاد از اهل دولت از «مقتضیات عصر است».

ما این عدم آمادگی سیاسی و حقوقی و مدنی پولیس و سارنوال را برای یک حکومتی که در پهلوی وظایف عادی در چنین جامعه استبدادزده، وظایف تربیتی نیز دارد، مربوط دانسته و آن را به حیث **جُرم ملی** اعلام می کنیم؛ زیرا در مدت پنج سال نه تنها به شکل سکالرشیبها، حتا به شکل تعلیم اساسی می توانست جوانان با استعداد وطن را به کشورهای پیشرفته که اقلأ در اشکال حیات اجتماعی و سیاسی، اساسات دموکراسی را عملی و مراعات می کنند بفرستد، که حالا یک تعداد پولیس و سارنوال اقلأ، معنی نوشته ها و گفتارهای روشنفکران و مبارزان اجتماعی را می فهمیدند و می دانستند که این گفتار و اعمال حق طبیعی یک فرد بوده و به مطالب آزادی فکر و بیان و پروگرام احزاب سیاسی و غیره وارد می بودند، و اصطلاحات مبادی حقوق و سیاست را می دانستند.

۲ - روحیه طرح و اقامه دعوی از طرف سارنوال غیردموکراتیک بوده، به اساس ارعاب مردم و انتقام از شخص است.

تا جایی که در این پنج سال در برخورد شخصی و رسمی پولیس و سارنوال و مقامات امنی و عدلی دیده می شود، هنوز رد پای خواب دوشین استبداد و حق نداشتن مردم، از سر آنها نرفته و نمی دانند که «منظور از تنظیم حیات ملی افغانستان مطابق به مقتضیات عصر» یعنی چه؟

جناب سارنوال و قاضی محترم! از شما می پرسم که «مقتضیات عصر که حیات ملی افغانستان باید مطابق آن با در نظر گرفتن تاریخ و فرهنگ ملی» تنظیم شود، آیا بدون اصول مسلم و جهان شمول دموکراسی و سوسیالیزم کدام چیزی دیگری هم بوده می تواند که به صورت رسمی تمام دولت های جهان، آن را در منشور ملل متحد در بست قبول کرده و تعمیل آن را وعده داده اند؟

این آقایان بدبختانه به اثر غفلت حکومت از الفبای دموکراسی خبر نداشته و از لفظ سوسیالیزم نفرت دارند؛ چون که آن ها زاده شب های سیاه و تیره استبداد هستند. کسانی را که خبر از طلوع خورشید حقیقت، عدالت و دموکراسی بدهند، چون بوم تعقیب می کنند، چون که آن را تجاوز بر دامن مادر شب و سیاهی می دانند. ما در این محکمه اعلام می کنیم که این تجاوز عادلانه بر تاریکی های مخوف شب های سیاه را آغاز کرده ایم و لشکر ظفرنمون افکار انسان دوستی به طرف این قلعه کهنه و دژ ظلم و ستم در حالت پرورش است!

آن‌ها نمی‌دانند که قانون اساسی «به منظور تأمین عدالت و مساوات» وضع شده، لذا عدم مساوات قبلی باید توسط مبارزه و تبلیغ از بین برود، و کسانی که از رفع تبعیض و ضرورت مبرم آن حرف می‌زنند، در حقیقت گامی در راه تحقق دموکراسی می‌گذارند، نه در راه اخلال امنیت عامه. فقط امنیت غاصبانه و زورآورانه یک اقلیت کوچک از نگاه خودشان، راستی که اخلال می‌شود! پولیس، سارنوال طبق ادعای خودشان حافظ امنیت عامه هستند نه از نیت خاصه. لذا: طرفداران عامه را، ما را چرا به خاطر خواص تعقیب و گرفتار می‌کنند و به محاکمه می‌کشند؟ آن‌ها نمی‌دانند که قانون اساسی به «منظور تنظیم شئون و ارکان دولت» وضع شده است. و باید راجع به وزیر فاسد، والی قانون‌ناشناس، قاضی رشوت‌خوار و پولیس‌لت‌وکوب‌کن حرف زد و انتقاد کرد. کسی که می‌گوید پولیس، دولتی باشد نه حکومتی و آله استعمال مقاصد صدراعظم و وزیر داخله و قوماندان‌ها، و پولیس ملی باشد نه آله دست و معاون استعمار بین‌المللی، در حقیقت دعوت قانون اساسی را برای اشتراک در حیات ملی لبیک گفته و به «تنظیم شئون و ارکان دولت برای تأمین رفاه افراد...» اشاره کرده است و حد اقل قابل تعقیب و گرفتاری نیست. این جانب در گرفتاری مظاهره سه عقرب سال ۱۳۴۴ به هیأت تحقیق و قوماندانی عمومی پولیس و والی وقت گفته بودم که لطفاً:

یا مکن با پیل‌بانان دوستی یا بنا کن خانه‌ای در خورد پیل

تحول و دموکراسی و قانون اساسی به فهمیدن احتیاج دارد. چون دولت و مردم مقابل هم قرار می‌گیرند، این چیزها را کوشش کنیم بفهمیم. ما تا اندازه‌ای خود را وارد ساخته ایم؛ اما شما یک کورس تدریس، تفهیم و تفسیر قانون اساسی، حقوق اساسی و مبادی سیاست به کدر پولیس و سارنوال‌ها دایر کنید تا آن‌ها بدانند که: «آزادی حق طبیعی انسان است» و «هیچ عملی جرم شمرده نمی‌شود مگر به موجب قانونی که قبل از ارتکاب آن نافذ گردیده باشد». حالا اگر این کورس یک ساله دایر می‌شد، چار دوره پولیس و سارنوال وارد در موضوعات جدید، از آن فارغ می‌شد و این مشکلات که از بی‌سوادی محض به میان آمده به وجود نمی‌آمد و می‌دانست وقتی که کدام قانونی برای اجتماعات به وجود نیامده باشد، تشکیل یک اجتماع و میتینگ آرام جرم نیست. و اگر او می‌خواند و روحیه و مفهوم دموکراتیک ماده ۳۱ را می‌دانست که گفته: «آزادی فکر و بیان از تعرض مصون است و هر افغان حق دارد فکر خود را به وسیله گفتار... اظهار کند»، هیچ وقت از **ظاهر بدخشی** سوال نمی‌کرد که چرا در یک اجتماع آرام روز بین‌المللی کارگران سخنرانی کرده ای و

چرا نشرات ارتجاعی و تحریک آمیز جراید (گهیز^۳ و خبیر^۴) را مخالف تحول و قانون اساسی خوانده ای و به گردانندگان پشت پرده آنها^۵ که در نهضت استقلال خیانت کرده و با سازش دولت برتانیه استعمارگر و دشمن از (تجدد) جلوگیری کرده و تهمت تکفیر را به آزادی خواهان غیور، مشروطه طلبان و دموکرات های صدیق نسبت داده بودند، اشاره کرده ای!

جناب قاضی! باور کنید که پولیس و سارنوال کلمه دموکراسی را با تمسخر عوض کلمه انارشی استعمال می کنند و بر کلمات حزب سیاسی، اعتصاب و مظاهره، دشمنانه می نگرند. قانون عادی را بر قانون اساسی ترجیح می دهند، از تحول و نهضت نفرت دارند. این نفرت خود را هم در نظر و هم در عمل پنهان نمی کنند و همیشه به ماده های ۶۲ تا ۶۵ یا ۱۴۱ قانون جرایم که قبل از قانون اساسی در پایان دوره دیکتاتوری^۶ حکومت گذشته به ادامه روحیه استبدادی که برای ارباب و تخویف، تدوین و تنفیذ شده بود، پناه می برند. نمی دانم شما از نگاه حقوقی در این باره چه می گوید، زیرا یک حصه آن مانند تبعید، اعمال شاقه و جزاهای مخالف کرامت انسانی مطابق قانون اساسی جدید الغاء شده است. آیا ما را غیر عادلانه به اساس اقامه دعوی سارنوال که روحیه غیر دموکراتیک داشته و به اساس ارباب مردم (از سهم گرفتن در مبارزات ضد ظلم و ستم و حرکات گویا غیر قانونی بترساند) و به اساس توصیه متنفذین بیروکرات و سرمایه دار و اشراف که آن ها را انتقاد کرده ام و می خواهند انتقام بگیرند محکوم می کنید. در حالی که اصلاً این دعوی وارد نبوده غیر قابل سمع است.

مسئولیت آینده و قضاوت عامه را آگاهانه و دوراندیشانه مد نظر گرفته از خراب شدن سجل، کسر معاش و تهدید نرسیده و به وعده و تطمیع های پا در هوا دل نبسته، با قضاوت و با حکم وجدان بشری و اسلامی با در نظر گرفتن روحیه قانون اساسی و دموکراسی، دفاعیه مرا خواننده با احتیاط این قوانین موجود را توجیه و تطبیق کنید. زیرا ما و شما در فردای نزدیک در پرتو انوار خورشید حقیقت و عدالت، روی هم دیگر را دیدنی هستیم. و آن وقت از این دستور صادر کنندگان اثری نخواهد بود.

۳ - جریده «گهیز» به گردانندگی و مدیریت مسؤول منهاج الدین «گهیز» از نشرات پُرآوازه خط فکری اخوان المسمین بود. نشر آن از اکتوبر ۱۹۶۸ تا کشته شدن مشکوک مدیر مسؤول آن در منزلش در زمستان ۱۹۷۲ ادامه داشت.

۴ - جریده «خبیر» نیز از جراید غیردولتی همان زمان بود که به نشر افکار تبعیض آمیز قومی شهرت یافته بود.

۵ - اشاره بدخشی به چهره هایی از خانواده نور المشایخ مجددی است.

۶ - اشاره بدخشی به دوران دیکتاتوری ده ساله صدارت سردار داود است.

بگذار فقط قضاوت عادلانه امروز شما حامی شما بوده و از جرئت و شهامت قضاوت عادلانه سربلند
باشید.

متن دفاعنامه

بخش اول

حصه اول: معترضه‌های لازمی

معترضه اول: به این مغالطه کاری و عمل توطئه‌گرانه پولیس و بی‌غوری، دنباله‌روی و اشتباه‌انگیزی اعتراض قانونی دارم، که مسأله واحد خطابۀ مرا در یک اجتماع (نه مظاهره) و جلسۀ مسالمت‌آمیز که قانوناً باید از طرف وزارت اطلاعات و کلتور یا سارنوالی مرکزی ارزیابی و تعقیب می‌شد، بدون صلاحیت، آنهم بعد از سپری‌شدن پوره دو ماه تحت تعقیب گرفته، دستوری و خاینانه واقعۀ مشخص خطابۀ مرا با مظاهرات محصلین و متعلمین و جریان‌های سیاسی دیگر قصداً مخلوط کرده اند تا با این (خلط مبحث) نظر و قضاوت قضات را مغشوش ساخته باشند. بحث واهمه تولید کرده‌شده را با آقای آصف پریان^۷ و در وقت مذاکره با آقای کتوازی^۸ قوماندان امنیه تذکر دادم و آن‌ها به تفکیک این دو موضوع ماهیتاً جداگانه معتقد گردیدند و مراعات این نزاکت قانونی را وعده دادند. اما باز تعجب است که از تخنیک پولیسی خویش ناجوانمردانه و غیر حقوقی کار گرفته اند. خیر است باز هم با یگانه سند خودشان (محضرتاریخی ۱۱ ثور ۱۳۴۸) از روی دوسیه ثابت است که من به حیث یک مأمور حاضری‌دار در طول سال ۱۳۴۸ تنها و تنها در روز پنجشنبه ۱۱ ثور ۴۸، ساعت دو بعد از ظهر (در حالی که در همان ساعت، ۳ مظاهره و اجتماع محصلین و جریان‌های سیاسی دیگر در پارک زرنگار و پل باغ عمومی و جاده هم جریان داشت و آن مظاهرات یک ماه قبل شروع شده بود و بعد از آن، یک روز ماه دیگر هم دوام کرد.) مثلی که روز دهقان، معلم، مادر و اطفال تجلیل می‌شود، روز کارگر نیز تجلیل شده بود؛ این جانب بعد از امضای حاضری و رخصتی جهت نان‌خوردن به هتل آرین رفتم (شاهد وجود دارد). ساعت دو بجه وقتی از آن‌جا برآمدم در پارک کوچک غربی تجارتي بانک و پیش‌روی سپین زر، اجتماعی برپا بود که نه لوحه‌ای داشتند و نه شعاری. برخی دوستان و شاگردان سابقۀ این جانب که در مظاهرات سه‌گانه به عللی اشتراک نکرده بودند، هم آنجا حاضر بودند. چون مرا دیدند، خواهش کردند که یک سخنرانی علمی در بارۀ این روز بنمایم. چون

۷- افسر (به گمان غالب سرمامور) در قومندانی امنیۀ ولایت کابل

۸- جنرال محمد حکیم کتوازی قومندان امنیۀ ولایت کابل

اجتماع کاملاً طبق ماده (۳۲) برای یک مقصد جایز یعنی تجلیل از یک طبقه زحمتکش قابل قدر اما محروم که ماده (۳۷) قانون اساسی هم به بهبود وضع آنها احکام داده به صورت «صلح آمیز»، «بدون سلاح» برپا شده بود، این دعوت عرفانی را قبول کرده به ستیج سخنرانی بالا شدم. در حالی که اکثر سامعین به چوکی های پارک و دیوارهای احاطه آن آرام نشسته بودند، یک خطابه سه ساعته سراپا اصولی و قانونی ایراد کردم که کاملاً ترویجی بوده و شکل تهییج را قطعاً نداشت و به همین نسبت یک تعداد مأمورین وزارت اطلاعات و کلتور و معارف، سناتورها و وکلای ولسی جرگه که از ترس تهدید غیر قانونی آمرین، از نزدیک مظاهرات محصلین و جریان های سیاسی عبور هم نمی کنند، آنجا ایستاد شدند و گوش دادند.

اما خواهید گفت که علت تعقیب چه خواهد بود. علت تعقیب من انتقاد از بعضی قانون شکنان متنفذ و بزرگ است که برخی حرکات مشهود آنها را خلاف منافع عالیة کشور خواندم، نه خود خطابه و اشتراک در اجتماع مذکور؛ و پولیس در تحت فشار نفوذ آنها به گرفتاری ناحق من پرداخته است که برخی از مؤظفین از شرمساری وجدانی خود به من تذکر دادند و گفتند: برادر، ما بی گناهی تو را می دانیم، اما مجبوریم؛ امر شده است. امید است قضات محترم که استقلال دارند و به اندازه آن ها مجبور نیستند به چنان اشاره ها و چشمک ها و تلقینات غیر مستقیم و قعی نگذاشته طبق حکم قانون اساسی از «آزادی» و «کرامت انسانی» من قانوناً حمایه کنند و بگذارند اگر راستی آن اشخاص اعمال غیرقانونی انجام نداده اند، از اتهامات من به محکمه شکایت کنند، تا اعمال غیر قانونی و خلاف مصالح عالیة کشور آنها را ثابت کنم؛ و گرنه در حصه حق العبد، سارنوالی و وظیفه ندارد که علیه من در لفافه اقامه دعوی کند.

معترضه دوم: به این حکم مطلق پولیس و سارنوالی که مرا بدون کدام سند موثق از قبیل کارت عضویت یا دفتر ثبت اسماء، به جمعیت خیالی خلق منسوب دانسته، هم قانوناً اعتراض دارم و این هم برای مغشوش ساختن قلبی ذهن قضات است. زیرا اولاً به این نام من کدام جمعیتی را نمی شناسم و اگر مراد از همکاران و نویسندگان ادبی جریده «خلق» است که سه سال قبل نشر می شد، پس نویسندگان و همکاران اصلاح و انیس هم باید تماماً مأمورین وزارت اطلاعات و کلتور یا اعضای حزب حکومتی باشند. در حالی که چنین نیست. یا اگر رفت و آمد به مرکز آن جریده چنین منسویت

را بار می آورد، شخص آقای حکیم خان کتوازی و شاه محمد خان دوست^۹ و دیگر دوستانشان هم در آن سال به مرکز آن جریده به نام هم ولایتی فلانی جان و دوست شخصی بهمدانی جان رفت و آمد داشتند و رفت و آمد من و بی خبران گویا در تحت نظر اینها صورت می گرفته، لذا آنها هم منسوبند! و هر وقت در این مسأله مشخص همه رفت و آمد کنندگان مرکز آن جریده قابل تعقیب قانونی تشخیص شدند، من هم از مسؤولیت خود جواب خواهم داد. و باز هم بالفرض اگر چنین جمعیتی وجود داشته باشد از دو حال خالی نیست؛ یا قانونی تلقی شده و عملاً به صورت (دیفکتو) مجاز شمرده شده است که منسوبیت آن به سنگین ساختن این اتهام علیه من کمک نمی کند، که سارنوال به آن چسپیده است. یا قانونی و مجاز نبوده؛ چرا یک چنین جمعیتی غیر قانونی منحل نشده است؟ در این مسأله حکومت گذشته قابل تعقیب است نه منسوبین آن جمعیت! گذشته از این: چنین منسوبیتها به جمعیتها، یا جریانهای سیاسی را یک نوع گناه و جرم شمردن، کاملاً خلاف روحیه تحول و قانون اساسی است یعنی درست خلاف این پاراگراف ماده ۳۲ قانون اساسی:

«اتباع افغانستان حق دارند به منظور تأمین مقاصد مادی یا معنوی مطابق احکام قانون جمعیتها تأسیس نمایند». و جمعیتها در هیچ جای دنیای مدنی کدام قانوننامه خاصی نمی داشته باشند و مقصد از احکام قانون، همین احکام قانون اساسی است. اگر بالفرض حکومت محافظه کار ما چنین پیشنهادی هم در نظر داشته باشد آن قانون هم طبق حکم ماده ۱۲۸ قانون اساسی مخالف با روح قانون اساسی که تأسیس جمعیتها و احزاب را مجاز ساخته است، بوده نمی تواند.

آقایان! می بینید این راه گریز از قبول دموکراسی نیز بند شده است.

معرضه سوم: در حالی که با کمال تأسف تمام غلطیهای انشائی، ادبی، قانونی و حقوقی صورت دعوی سارنوال نیمه سواد را اغماض می کنم، از قضات خواهش می کنم که قانوناً شما از استعمال بی جا و ظاهراً اقناع کننده لفظ و اصطلاح «اعتراف» مطلب حقوقی فکر نکنید. زیرا پولیس و سارنوال ما همیشه با دزد و کیسه بر و جانی سر و کار داشته و آنها را به زور چوب و لت و کوب، به «اعتراف» کذایی اکراها واداشته و سندش به محاکم چنین «اعترافات» بوده و حالا که یک روشنفکر سیاسی می گوید، بلی طبق ماده ۳۱ قانون اساسی «فکر» خود را به وسیله «گفتار» در یک اجتماع قانونی طبق ماده ۳۲ «اظهار» کرده ام، فوراً مثلی که دلیل و ثبوتی یافته باشد در تحقیق خود می نویسد که معترف

۹- وزیر خارجه افغانستان در آغاز دوران ببرک کارمل

است و سارنوال ناسارنوال هم که گویی وظیفه و شعوری از خود ندارد، هم در صورت دعوی خود به ندبه و زاری بدون کدام دلیل و تشریحی می نویسد: که قاضی صاحب خودش «اعتراف» کرده! معلوم نیست که چه چیز را؟ آیا در مقابل سوال پولیس هم کسی نامش را بیان کند «اعتراف» است؟ نه، بلکه بیان هویت یا یک عمل قانونی اظهار واقعیت یعنی عمل قانونی یا عملی که مخالف کدام قانون نبوده، می باشد. «اعتراف» اصطلاح حقوقی دیگر معنی دارد و آن «عبارت از اقرار مطلب مورد مدعا به مدعی است که در حالت صحت کامل با رضایت خاطر در حضور محکمه باصلاحیت» می شود.

اعتراف، اقرار ارتکاب جرم خلاف قانون است، نه بیان این که مثلاً من خطابه ای داده ام یا در مظاهره اشتراک کرده ام. باید ببینیم که محتوای خطابه چه بوده است یا هدف مظاهره کدام است. اگر به محتوی و هدف خلاف قانون اقرار کرد ما حقوقاً به آن می توانیم اصطلاح «اعتراف» را استعمال کنیم؛ در غیر آن غلط بوده و از عدم دلیل و سند است. به این قبیل دُرفشانی (!) آقای سارنوال در این «صورت دعوی» وظیفتاً متوجه باشید.

حصه دوم: رد کلیات ادعا به صورت عمومی!

الف: تناقضات عمومی

۱- از یک طرف اشخاص مدعی علیهم را به صورت حکم مطلق به چهار دسته و جمعیت سیاسی مختلف منسوب می کند. از طرف دیگر مربوطین آن چهار دسته مختلف را در عالم خیال خودش، «نه واقعیت»، شریک یک جرم (!) واحد ساخته و طالب یک جزای واحد و متحدانه برای آنها می شود و خنده آورتر این که سرکردگی این ترکیب لته و کهنه و آب و آتش را به یک نفر پنجمی خارج این دسته های مختلف یعنی این جانب (**ظاهر بدخشی**) می بخشد تا تمام کاسه و کوزه بر سر یکه و تنهای من بشکند و به این تخنیک کهنه پولیسی گویا محرک واقعی (!) را پیدا کرده به دست فرشته کور عدالت بسپارد که مسؤولیت های سوء اداره، عدم لیاقت و نارسایی های پولیس را از انظار عامه پوشاند.

این تناقض عقلی - منطقی، حقوقی و خلاف واقعیت عینی است که شخص قضات هم به حیث همشهریان کابل مستقیم و توسط برادران و فرزندان روشنفکر و محصل خود غیرمستقیم و دیگر شاهدان و اهل خبره، این جمع اضرار را قبول نمی کنند و آن را از مستحیلات عقلی اعلام خواهند کرد.

۲ - وقتی که مثل زمان امیر عبدالرحمن خان کورکورانه، علی محمد را عوض محمد علی به غلط گرفتار کرد، مجبوراً برای پوشاندن این اشتباه، خود را به جمعیتی منسوب می سازد که درست نقطه مقابل آن است و انسان باخبر به شمول آمران محبس از خنده روده بر می شوند و در مسأله (محمد نجیب نام؟)

۳ - یک نفر طالب العلم مذهبی فارغ از دارالعلوم عربی کابل و فعلاً محصل فاکولته شرعیات را هم به نقطه مقابل عقیده و مسلکش متهم ساختن از مضحک بالاتر است.

۴ - یک نفر متعلم لیسه غازی را به ایراد خطابه و تحریکات در فلان روز معین در آبدۀ میوند متهم می سازند که در همان روز، مذکور به اثر گرفتاری ماه قبل در توقیف ولایت بسر می برده است. چنانچه این مضحکه در وقت تحقیقات هم رخ داد که متعلم مذکور به شهادت دفتر رسمی توقیف ثابت ساخت که در آن روز و آن ایام در محبس بوده است و همه به ریش پولیس زدیم زیر خنده (چونکه زیر تحقیق بودیم) و حالا نوبت شما است که به ریش سارنوال و تحقیقاتش قاه قاه بخندید که تا خجالت شده در آینده چنین دعوی های دستوری را نتواند دایر کند، اگر شرم داشته باشد.

۵ - چند تناقض جمعیتی، علمی و تاریخی در حصه اشخاص پنج گانه اول صورت دعوی وجود دارد که اگر زحمت بکشید و بفهمید که به بی خبری و دوسیه سازی پولیس و حماقت سارنوال، آفرین ها می خوانید.

۶ - تناقض بین تحقیقات پولیس و دعوی سارنوال بیش از ده مورد است که از آن جمله در حصه یک نفر مربوط خانواده سیاسی، پولیس چیزی نیافت و سارنوال همه چیز را به او منسوب کرده است و واضح دانسته می شود که گناه او منسوبیتش به این فامیل است نه کدام عمل و جرم مشخص.

۷ - از یک طرف یکی را به طمطراق با جمعیت خلق منسوب می کند، یعنی هم کاران جریده خلق (منتشره ۳ سال پیش) که طبق مرام منتشره آن در شماره اول (ضمماً تقدیم است) شیوه فعالیت خود

را علنی، قانونی و مسالمت‌آمیز اعلان کرده بود. از طرف دیگر برای محکومیتش سراسیمه شده سخن بالای خود را فراموش کرده می‌گوید: این خلقی مردم را به گرفتن شمشیر و حرکات غیر مسالمت‌آمیز تشویق کرده است.

اگر بیان تناقضات به مسایل مشخص و جریان‌های سیاسی بر نمی‌خورد، یک فهرست عمومی از تناقض‌گویی این سارنوال ناسارنوال و از این «صورت دعوی» جاهلانۀ آن استخراج کرده تقدیم می‌کردم که دهن‌تان از تعجب باز می‌ماند، اما فعلاً نظر به این نزاکت معذورم دارید.

ب: تحقیر و تمسخر روشنفکران گناه اجتماعی است:

قشر روشنفکر که محصول افکار عصری و معارف ۴۰ ساله کشور است، تاریخچه درخشان و بلندبالای نیم قرن دارد که کارنامه‌های‌شان مشحون از وطن‌پرستی و مبارزات ضد استعمار و مجادله علیه استبداد، برای مشروعیت دموکراسی و بهبود اجتماعی می‌باشد. و مشروطه‌خواهان اول، مفتخرانه به دهن توپ مطلقیت بسته شده و دوره هفت، صفحه درخشان برای زندگانی دموکراتیک بود که حالا ثمره زندان رفتن آن‌ها میوه‌های به نام تحول و دموکراسی داده که قضات و سارنوال هم از آن می‌خورند. تحقیر و تمسخر و اهانت این قشر، اهانت به واقعیت فرهنگ و تاریخ ملی کشور است.

آقای سارنوال! این قشر سه سال نه، بلکه بیست و سه سال است که به مبارزات شعوری و دسته‌جمعی برای اخذ حقوق مردم و آوردن حکومت قانونی به پا خاسته‌اند و این قانون اساسی، خون‌بهای آن‌ها و به قلم آن‌ها بوده و بسیار بهتر از شما تعبیر و تفسیر آن را می‌دانند و نمی‌توانند آن را مطابق مرام استبدادی شما تعبیر کنند. آن‌ها می‌خواهند که شما مکلفیت‌های فردی و ملی خود را بدانید که قدرت به دست‌تان است و بیش از این خودسری و عدول از حدود قانون نکنید. طوری که قانون اساسی جدید، سال‌های قبل‌تان را افشا کرد که همه خودسری و بی‌قانونی بوده و از اجتماع، تظاهرات و احزاب سیاسی جلوگیری می‌شده است. سهم‌گیری روشنفکران در حیات ملی مورد تأیید ذهنیت عامه است. فقط خواص شما است که ناآرام شده و این خدمت اجتماعی را تحریک می‌خوانند و اعصاب‌شان متشنج گشته است نه اوضاع!

مثلی که در گوش این سارنوال ناسارنوال پنبه غفلت است که اقلماً خطابه‌های رسمی دولتی را نمی‌شنود که چطور مقامات عالی‌دولت، روشنفکران را به احترام یاد کرده، هم‌کاری آن‌ها را طلب

می کنند و به آن ارزش بزرگ ملی قایل می شوند. این تمسخر و تحقیر رسمی سارنوال خلاف روحیه دموکراتیک قانون اساسی و تحول است و دعوی چنین سارنوالی که واضح مخالف جریان رسمی موجود دولت متبوع خود حرکت می کند قابل سمع نیست. و این دوسیه های پیش بینی شده پولیس نالایق و عاجز آمده از اداره حرکات دموکراتیک قانونی، باید فقط برای تاریخ حفظ شود. گذشته از این، تمسخر و تحقیر قشر روشنفکر که اکثراً انسان های عالم و دانشمند، وطن پرست و فداکار و سرمایه های ملی اند قانوناً قابل تعقیب است.

ج: انزجار و نفرت از تشکیل جمعیت های زمینه احزاب سیاسی، خلاف روح قانون اساسی است:

در این صورت دعوی سارنوال واضحاً انزجار و نفرت خود را به نمایندگی حکومت از تشکیل جمعیت ها که زمینه احزاب سیاسی اند، نشان داده و بسیار قابل تعجب است! خلاف تحول ادعایی دولت و نص صریح قانون اساسی و روحیه زندگی دموکراتیک حاضر می باشد؛ از نگاه قضات که وظیفه تطبیق قانون اساسی را دارند، قابل تعقیب بوده، باید به چنین دعوی های خلاف روح و اصول دموکراسی موقع داده نشود.

در این صورت دعوا، تمام جریان های سیاسی موجوده و منسوبین آن، جانیان سیاسی اعلان شده اند. قانوناً در جریان های محصول قانون اساسی و زاده تحول و اراده مردم، رد قانون اساسی و تحول، فوت اراده مردم است. و کاملاً مایه دل سردی و مأیوسی بوده، و سارنوال شاید نادانسته سیاست واقعی حکومت را افشا کرده است. اگر چنین باشد تطبیق ارزش های دموکراتیک قانون اساسی قصه خنده آور شیر نقش کردن در مثنوی مولانا را به یاد می آورد که مردی از خال کوب خواست در پُشتش شیری را توسط نشتر رسم کند. خال کوب وقتی که شروع به زدن نشتر نمود، پهلوان پنبه مذکور پرسید که کدام عضو شیر را می کُشی؟ او گفت دُم اش را. گفت دُم اش را نکش. باز وقتی که از زخم نشتر بی حوصله شد، پرسید که حالا کدام عضو شیر را می کُشی، او گفت که سرش را، پهلوان پنبه گفت، سرش را هم نکش. خال کوب گفت: «این چنین شیر، خدا نیافریده که سر هم نداشته باشد و دُم هم». اما ما هم دموکراسی بدون احزاب را نشنیده ایم، مگر که در مملکت خداداد و ضیاء المله موهوم پیدا شود! دموکراسی از این کارها دارد چه کنیم آقای سارنوال!؟

د: مظاهرات غیر قانونی (!) وقتی که سه سال جریان داشته، آیا کدام مجرم است؟ پولیس و حکومت یا اشتراک کنندگان؟

سارنوال در این دعوی به نمایندگی حکومت اعتراف کرده که «از سه سال به این طرف...». من تعجب می‌کنم: از نگاه حقوق امری که سه سال از طرف روشنفکران به شمول استادان پوهنتون، محصلین و نویسندگان مرکز در پیش روی قضا، حکومت مجهز و مسلح به پولیس و عسکر جریان داشته، مخالفت نشده، حد اقل یک اعلامیه ممنوعیت آن نشر نگردیده یا اشتراک کنندگان تعقیب و گرفتار نشده باشند، چطور به صورت (دیفکتو) و تعامل یک عمل مشروع و قانونی نیست؟ نتایج آن جز بلندرفتن شعور سیاسی مردم چه خواهد بود و آیا کدام جامعه بدون عبور از چنین مراحل به درجه «رفاه» و «ترقی» رسیده است؟

یا گفته: «مکلفیت‌های فردی و ملی که مواد ۲۶ و ۴۰ ... در نظر نگرفته». به نظر ما و مردم و حتا دنیای خارج همین روشنفکران خودروی کشور بودند که حالا از روی این پیش آمده‌ها باید گفت که نادانسته بازی خورده، برای تمثیل دموکراسی و تحول اعلان شده، این مواد را عملاً به کار برده اند و این سه حکومت است که [به نوبه] باید جواب بدهد که وظایف خود را مطابق مواد ۲۶-۳۴-۹۴ اجرا نکرده است. جناب سارنوال به کمک قضات، یک بار ماده ۱۲۶ قانون اساسی را با ماده ۹۴ آن بخوان و کلاهت را قاضی بساز که این حکومت چند فیصد این وظایف را صادقانه انجام داده اند؟

قوانین تشکیلات اساسی احزاب در پنج سال کجاست؟ شاروالی‌ها و ولایتی جرگه‌ها وجود خارجی دارند؟ و کدام تدابیر لازم «جهت آماده ساختن زمینه برای تطبیق احکام این قانون اساسی اتخاذ» شد؟ همین برخوردها با ابن سینا و پوهنتون و همین تحقیقات و گرفتاری‌های روشنفکران و نفرت از تأسیس جمعیت‌ها و احزاب، تدابیر لازم (!) برای آماده ساختن دموکراسی است یا دیکتاتوری؟ نه، آقای سارنوال! حکومت شما، روشن فکران را نه، بلکه تاریک فکران را می‌خواهد؛ جمعیت سیاسی مستقل و ملی کار ندارد و فقط مگسان گرد شربینی و دار و دسته تمثیلی و نمایشی می‌خواهد. در اول قانون اساسی را که اجمالی است، می‌گفتند که در قوانین تفصیلی آن به طرف پیش توجیه، تعبیر و تفسیر خواهند کرد و قوانین «مطابق قانون‌های که از طرف کابینه‌های تعلیم یافته و شورای انتخابی پیشنهاد و تصویب می‌شود، گامی به پیش خواهد بود.» اما از قانون مطبوعات به بعد، با نقب گذاری‌ها

در قانون احزاب معلوم شد که گپ از چه قرار است. پیچ و خشت سست نه، بلکه سخت تر ساخته می شود!

سارنوال صاحب! کدام امر از طرف که، در کجا و در کدام تاریخ به که ابلاغ شده است که اطاعت نشده است؟ دزد گفتن و بر بستن حالا درست نیست. از آن جمله اگر واقعاً حرکات **طاهر بدخشی** به زعم شما این سرکرده روشن فکران در این سه سال خلاف قانون می بود، چطور آمرین او اشخاصی مانند داکتر صمد حامد^{۱۰} و توریالی اعتمادی^{۱۱} روسای پوهنتون و داکتر پوپل^{۱۲} وزیر معارف و معاون صدارت با صدها راپور غلط، و توصیه های متنفذین و گودادن رقبای سیاسی، بعد از ملاقات های مفصل باز هم او را مجرم نشناخته، یک اخطار رسمی یا شفاهی، یک کسر معاش یا معطلی ترفیع به او متوجه نساختند. آن ها کدام قباحت مرا در سچلم ثبت کرده اند که حالا به آقای سارنوال سندی باشد؟ و فعلاً هم از ریاست تألیف و ترجمه، اخلاق و پابندی حاضری مرا پرسیده می توانید. نه تنها شش سال مأموریتم در زیر دست اشخاص مهم و آگاه دولت، قانونی گذشته، بلکه در حیات مدنی من نیز چیزی پولیس و هم شهریانم یافته نمی توانند که دلالت به آزار، ضرر و تخریب و عدم آرامش افراد یا اجتماع کند.

بلی جناب قضات، تنها یک گناه دارم! آن عقاید سیاسی من می باشد که ضد استعمار و ضد استبداد است. از عدم لیاقت و ضعف اداره و حرکات غیر قانونی اشخاص متنفذی که به قانون احترام نمی کنند، انتقاد کرده ام و می کنم و این را به خیر مردم و صلاح جامعه می دانم و به آن هیچ مخالفت قانونی وجود ندارد. این انتقادهای وارد و مستدل و علمی من، مقام داران غیر مستحق و صاحب امتیازان ستم گر و خودسر را سخت ناراحت کرده است و می خواهند شر(!) مرا از سر خود دور کنند. اما این هم از نادانی آن ها نشأت می کند که به اصل علل نارضایتی مردم و خرابی اوضاع اقتصادی و اجتماعی پی نمی برند و همه آن را مربوط چند روشن فکر مثل من می دانند. اما بعد از حبس و زندان

۱۰ - داکتر عبدالصمد حامد (۱۹۲۹ - ۲۰۱۲م) از اعضای کمیته پیشنهادی قانون اساسی سال ۱۹۶۴ بود. مدتی به حیث رئیس دانشگاه کابل و سپس به حیث وزیر پلان و معاون صدراعظم ایفای وظیفه کرد.

۱۱ - توریالی اعتمادی (۱۳۰۳ - ۱۳۹۵) ششمین رئیس پوهنتون کابل بود.

۱۲ - داکتر علی احمد پوپل (۱۲۹۵ - ۱۳۸۳خ) وزیر معارف دوران صدارت سردار محمد داود؛ دو دوره دیگر افزون بر کرسی وزارت معارف به حیث معاون دوم صدارت و معاون اول صدارت نیز ایفای وظیفه کرده است.

و معدوم کردن ما خواهید دید که باز همان آش است و همان کاسه و بالاخره از دود آتش افروخته خود کور خواهند شد.

ه: «اذهان طبقات کسبه و مسکونین را مغشوش می نمودند...»:

تا جایی که شخصاً گپ زده‌ام و شنیده‌ام، اکثریت روشنفکران برای تنویر مردم از آمدن دموکراسی و استقبال تحول و تفسیر و تشریح مواد قانون اساسی سخن زده، آن را به بهترین وجهش تعبیر و تفسیر کرده‌اند. تعبیر و تفسیر به زعم خودشان نه، بلکه به اساس «حقوق بشر» و علم حقوق و عدالت اجتماعی اسلام بوده است که حتماً خود قضات محترم به حیث هم‌شهری شنیده و در جراید ملی و شخصی خوانده‌اند. لذا این اتهام سارنوال نه تنها دروغ بلکه بهتان محض است که باید تعقیب شود. و شما به حیث قاضی تحقیق می‌توانید از کسبه و دکانداران جاده و پل خشتی و غیره معلومات بگیرید که من و دیگران چطور اذهان آنها را مغشوش ساخته‌ایم. در همین خطابه ۱۱ ثور وقتی که از ستیز پایین شدم صدها نفر دست دادند، دعای خیر کردند و آفرین‌ها خواندند. اگر پولیس دوسیه‌ساز نمی‌بود، هزارها نفر از کسبه و مسکونین را به محکمه حاضر می‌کردم که به تنویر نمودن من شهادت می‌دادند. پس قرار ادعای سارنوال در این سه سال حتماً اذهان مردم مغشوش شده است! لطفاً نتایج سوء آنرا نشان دهند!

بلی! در اثر این مبارزات روشنفکران اذهان مردم تنویر شده و حالا تا اندازه‌ای در مقابل استفاده‌جویان و رشوت‌خواران و زورگویان و ظالمان ذهنیت‌شان مغشوش شده (!) و در صدد رهایی و نجات خود از این طلسمات‌اند. و سارنوال اگر چنین اعمال نیک را مغشوش ساختن اذهان می‌نامد، باید اول قانون اساسی را تعقیب کند که از آزادی نطق و بیان و آزادی انسان و حقوق بشر سخن می‌زند.

و: «از جمله مظاهرات اخیر پوهنتون و ابن‌سینا ... تماماً از تحریکات همین مدعی‌علیهم...». مظاهرات پوهنتون و ابن‌سینا یک مسأله خصوصی و صنفی آنها بوده (به دوسیه متعلمین ابن‌سینا مراجعه شود که در آنجا اسنادی از این «مدعی‌علیهم» وجود ندارد)، یکی از مسأله کانکور و دیگری هم از مسأله مدیر لیسۀ مذکور شروع شده، در ابتدا کدام جنبه سیاسی نداشته و کدام ارتباطی به شخص من نداشته‌اند (نه محصل بودم و نه استاد و نه متعلقین من در آنجا محصل یا متعلم بودند). هیچ‌گونه سند و دلیل و قراین پولیس و سارنوال نمی‌تواند ارائه کند که من مستقیم و غیر مستقیم در پوهنتون و ابن‌سینا تحریکات کرده باشم یا در یکی از تظاهرات‌شان اشتراک نموده

باشم (مأموری بودم که شدیداً حاضری داشتم)؛ اگر نموده ام، نام اشخاص، جای، تاریخ و موضوع آن را ارایه کنند و این از ناممکنات است، مگر اینکه پولیس قصد کرده است که دستور متنفذین مورد انتقاد مرا در خطابه ۱۱ ثور در حصه من اجرا کند و پای پوشی برایم دوخته به جزای ناحق و ظالمانه محکوم کند، تا دیگران به خودسری‌های دیکتاتوران و غیر قانونی آنها که کاملاً خلاف مصالح عالی کشور است، زبان‌درازی نکنند! و یا حکومت قصد دارد تمام اشخاص بالقوه سیاسی را تنبیه ناحق کند تا کسی از روشنفکران اطراف مربوط مردم به (قُرق) سیاست نزدیک نشود و گویا کلان کاری نکند.

قضات محترم! این که ماهیت این تظاهرات از نگاه حقوقی و قوانین موجود چگونه است، در تمام مواردی که به شهر آمده اند دیده و شنیده ایم «صلح آمیز» و برای «امرهای جایزی» بوده و این که در حملات پولیس و مداخله‌های غیر قانونی آن در حریم مکتب و پوهنتون کی ملامت است، اگر ادعای ۲۰ هزار متعلم و محصل را نمی‌شنویم، آیا قوتی در دنیا هست که قطعنامه ۳۰۰ دانشمند کشور را ارزش ندهد و لت و کوب استادان زن و مرد را با سرقت‌ها و بی‌سیرتی‌های قوای ضربه انکار کند؟ حکومت به اصطلاح برای حفظ پرستیژ خود و پولیس خود چنین سرش را در برف خجالت درون کرده است. سخن جدیدی هم نیست؛ قانون اساسی حوادث ماقبل خود را کاملاً افشا کرده است که حکومت‌ها چگونه هرچه را جرم می‌دانستند. تعذیب خلاف کرامت انسانی چگونه وجود داشته و آزادی نطق و بیان نبوده، و گرفتن نام احزاب سیاسی جرم نابخشودنی بوده و قضا در تحت تأثیر حکومت بوده و از محاکمه علنی خبری نبوده و صدها مثال دیگر. اما سارنوال برای ثبوت این ادعای خود لطفاً یک مرتبه، یک نشان، یک دلیل بیاورد که من در این تظاهرات مستقیم و غیر مستقیم سهم داشته و اشتراک کرده ام.

من نمی‌دانم پولیس، سارنوال و حکومت ما چگونه مظاهرات را قانونی می‌دانند، اگر در این جا تظاهرات سابقه ندارد، در دیگر دنیا سابقه دارد. جراید و اخبارهای آن این جا می‌رسد، بگیریید با چشم‌های باز آن‌ها را بخوانید و ببینید که:

مظاهرة دسته‌جمعی برای به دست آوردن مقاصدی می‌باشد، شعار و لوحه‌ای می‌داشته باشد. احساسات و برافروختگی می‌داشته باشد. بالاخره معمولاً تقییحات و انتقادات شدید از دولت، مؤسسات و اشخاص می‌کنند و هورا می‌کشند و زنده باد و مرده باد می‌گویند. و آن‌ها به صورت

دفکتو و تعامل، همه اعمال دموکراتیک شمرده شده و به سویه قانون‌های اساسی رسماً قبول شده است. در همین همسایه‌های ما در پاکستان، ایران، عراق و مصر چنین وقایع ده‌ها سال است رخ می‌دهد. در آن معمولاً محصلین، استادان، روشنفکران اشتراک می‌کنند و بسیار حوادث از آن برخاسته است؛ اما پولیس و سارنوال آن به چنین اتهامات و دعوی‌های ظالمانه و تنگ‌نظرانه ضد دموکراسی و ضد آزادی و حقوق بشر و ضد قانون اساسی نپرداخته فقط گرفتاری مختصر رخ می‌دهد و بعداً همه رها می‌شوند. اما برای بار اول فقط در این گوشه جهان دموکراسی ندیده است که پولیس و حکومت برای تمثیل دموکراسی توقعات عجیب و غریب می‌کند. مثلاً چون مظاهره عمل دسته‌جمعی است، بغاوت است. حاکم ظالم، قاضی رشوت‌خور، وزیر نادان و حکومت استبدادی را نباید انتقاد کرد. زابلی^{۱۳} «کرامت انسانی» دارد یا اعمال او را با ناشر^{۱۴} نباید تقبیح نمود و واردات قاری امان نوایی^{۱۵} را به ضرر صنایع ملی نباید گفت. یا در احزاب سیاسی مأمور اشتراک نکند، چون که معاش خور حکومت است. محصل اشتراک نکند، چون که احساساتی و خوردسال است. طبعاً زحمت کشان را هم، کاری نکرده اند که اشتراک کنند یا فرصت سرخاریدن داشته باشند و قسی علیهذا. باز هم می‌گوییم «شیر بی یال و دم و اشکم که دید این چنین شیری خدا هم نافرید»؛ ما این قسم دموکراسی افغانی را، راستی نمی‌فهمیم! و من در هیچ مظاهره غیر قانونی در سال ۴۸ اشتراک نکرده ام و اگر کرده ام، سند ارائه کنند. و من هیچ وقت نگفته‌ام که «فهمیده‌ام، مظاهرات غیر قانونی بوده و باز هم اشتراک کرده‌ام» لطفاً اقرار خط را ارائه کنند تا ببینیم!

ز: از «۱۶ نفر باقی مانده که هر کدام شان به احزاب غیر قانونی خود را منسوب دانسته».

قراری که در جریان تحقیقات شنیدیم و دیدیم به استثنای چند نفر محدود، آن‌هم علاقه خود را به بعضی جرایم، دیگر کسی منسوبیت خود را به احزاب چه قانونی و چه غیر قانونی بیان نداشته است. این هم از تناقضات این صورت دعوی و دروغ شاخدار پولیس است. نمی‌دانم سارنوال چه فکر می‌کند که آیا شما تحقیقاتی را که به قلم این ۱۶ نفر گرفته شده است، نمی‌خوانید و فقط به نتیجه

۱۳- زیرنویس (۱) دیده شود

۱۴- زیرنویس (۲) دیده شود

۱۵- قاری محمد امان نوایی تاجر و مالک «فروشگاه بزرگ افغان»

و نظریه مغرضانه جان‌خلاص‌کن پولیس قناعت می‌کنید؟ نه، لطفاً اوراق تحقیقات ما را بخوانید تا روی دروغگو سیاه شود، اگرچه جای برای سیاه شدن نمانده است!

ح: بالاخره کته‌گوری‌های (تصنیف) بی‌اساس خلاف واقعیت عینی مدعی‌علیهم، به عدم تحقیق و غور و سراسیمگی و فرمایشی‌بودن دعوی سارنوال مأمور، دلالت کرده و به شاخی بادکردن^{۱۶} مواد ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۴۱ و ۱۳۲ ... جرایم امنیت عامه و فیر چره‌یی آن، دستوری‌بودن دعوا را با واردنبودن سارنوال در موضوع از نگاه قانونی و حقوقی نشان می‌دهد. این دعوی پیش از آن که ما را محکوم کند، اسباب محکومیت حکومت و مسؤولیت، عدم لیاقت و کفایت پولیس را به حیث مواد برای تاریخ جمع‌آوری و ارائه کرده است که سبب مسرت قلبی ماست که حریف چنین نادان داریم.

این صورت دعوای کودکانه و جاهلانه را، جز یک ادعای نامعنا از تسلسل منطقی و ترتیب حقوقی که پُر از تناقضات و اتهامات بی‌اساس و بی‌پایه است، چیز دیگری شمرده نمی‌توانیم و پیشیزی اهمیت حقوقی ندارد. راستش این است که بعد از مطالعه آن، حیف من آمد که در مقابل چنین لاپایلاتی، دفاعی بنویسم. امید است قضات با جرأت عدم سمع آن را اعلام کنند.

۱۶ - تا جایی که من می‌دانم کاربرد شفاهی اصطلاح «به شاخی باد کردن» یا «به شاخین باد کردن»، بیشتر ویژه مردم بدخشان است، که منظور از آن اسراف و ولخرجی است؛ تا کنون در متن نوشتاری دیگری آن را ندیده‌ام. «شاخی» یا «شاخین» در بدخشان نام ابزار مشخص کشت و کار دهقانی است که چهار «شاخ» غالباً آهنی و بعضاً چوبی و دسته چوبی مانند دسته بیل دارد و بیشتر در هنگام خرمن‌کوبی برای «باد کردن» خرمن و جداکردن کاه از دانه، از آن استفاده می‌شود.

بخش دوم

رد یک جزء ادعا که در باره شخص مدعی علیه (محمد ظاهر بدخشی) است

سارنوال که مأمور است مجبور، به اساس فرمایش و دستور برای من دعوی خاص و مشخصی را متوجه ساخته نتوانسته، برای این که شکار اسیر خطا نرود، مانند تفنگ چره‌یی به طرف من مطالب زیادی را فیر کرده است. یعنی تقریباً چهارده اتهام و افتراء را پشت سر هم قطار کرده و هرچه ماده جزایی که در جرایم امنیت عامه یافته است با ارتباط و بی‌ارتباط هم حواله نموده است. اما این چهارده مطلب لفاظی به هفت کته‌گوری از لحاظ موضوع خلاصه می‌شود که به این قسم آن را تردید می‌کنم:

حصه اول: «منسوب به جمعیت خلق بوده» و «مردم را به گرفتن شمشیر دعوت نموده است».

جمله اول آن را در حصه معترضه‌ها رد کرده‌ام. در این جا این قدر علاوه می‌کنم که شخص قوماندان امنیه آقای حکیم خان کتوازی در مذاکره و بعد از استنطاق، خودش از عدم ارتباط و هم‌کاری من، به اصطلاح پولیس با «جمعیت خلق» یعنی همکاران جریده خلق آگاه بود و حتا جلب و گرفتاری مرا از تشویشی دانست که گویا از انزوا و عدم فعالیت سیاسی من به وجود آمده است. باز جای تعجب است که این راپور غلط هیأت تحقیق خود را ناخوانده امضا کرده و به سارنوالی ارسال نموده است. جمله دوم را هم طوری که قبلاً گفتم، نشر جریده «خلق» رد می‌کند. مثلی که در تحقیقات هم گفته‌ام، این جمله دومی به اندازه جعلی و برای من ناشناس است که اگر سوگند یاد کنم که درین یک - دو سال کلمه کهنه و غیر مروج «شمشیر» را تلفظ نکرده‌ام، دروغ نخواهد بود. و درین مدت کدام فیلم هندی را هم ندیده‌ام که شمشیربازی به یادم بیاید و قسمی که در حصه آخر این بخش در باره روحیه خودم نوشته‌ام، چنین تهمت پوچ را جداً رد می‌کنم؛ و به هیچ قسمی پولیس نمی‌تواند که این افترای جدیداً مود شده در دستگاه پولیس را به من بچسپاند. من ده‌ها شاهد آورده می‌توانم که این جمله و شبیه آن را در خطابه ۱۱ ثور، قطعاً نگفته‌ام و موردی هم در آن جا به این قسم جمله‌ها و شعارها نبود.

حصه دوم: «در تمام مظاهرات سال ۱۳۴۸ اشتراک و بیانیه‌ها داده است».

نمی‌دانم این گُل را سارنوال خودش به آب داده یا پولیس، زیرا در وقت تحقیقات، پولیس تنها یک محضر از خطابه ۱۱ ثور به دست داشت و استنتاج در باره آن به عمل آمده است و بس. به هر صورت این جانب یک مأمور رسمی در یک شعبه پُرکار علمی بوده ام، نه تنها در تمام مظاهرات سال ۴۸ بلکه متأسفانه در یک مظاهره هم اشتراک کرده نتوانستم؛ نظر به معاذیر و دلایل ذیل:

۱ - حاضری رسمی و حاضری کورس پشتو در مدیریت مأمورین وزارت معارف به حیث یک شاهد گویای رسمی افتاده است که من در طول ایام تظاهرات دایماً در دفتر حاضر بوده و به وظیفه رسمی ام اشتغال داشته ام.

۲ - در وقفه یک ساعته میان دوازده و یک بجه، مأمورین اعضای کلپ نان معارف مثل رئیس استخدام و غیره از حضور من شاهد اند.

۳ - آقای مولانا مأمور و حفیظی اعضای شعبه ام شهادت خواهند داد که در طول این ایام، بعد از صرف نان در کلپ و گردش مختصر در پارک یکجا به دفتر رفته ایم.

۴ - شخص رئیس دارالتألیف، میرمن شفیقه ضیایی و معاون آن محمد علم خان، علاوه بر تفتیش‌های وزارت معارف، من‌حیث مسؤولیت از حاضر بودن شخص من در ایام مظاهرات کنترل کرده و اطمینان گرفته اند که در این باره استعلام شما را جواب مثبت خواهند داد.

۵ - بالاخره دونفر ریش سفید صالح، مانند مولانا خسته^{۱۷} و عبدالغنی خان برادر مجید خان^{۱۸} سفیر که اعضای دارالتألیف و هم‌دفتر این جانب اند، شهادت خواهند داد که در طول این مظاهرات ما و دیگر اعضا، جریان رفت و آمد مظاهرات را از پیش روی وزارت معارف و چهارراهی ملک اصغر یک جا می‌دیدیم و از نابسامانی وضع پوهنتون و مکاتب تأسف می‌خوردیم.

۱۷ - مولانا خال محمد خسته شاعر، خطاط، بیدل‌شناس ... و از وکلای مبارز دوره هفتم شورای ملی

۱۸ - دکتور عبدالمجید از وزرای معارف سابق قبل از علی احمد پوپل و وزیر عدلیه در نخستین کابینه دوران ریاست جمهوری سردار داود

هم‌چنین تنها صورتی من در خانه علاوه بر این که در ساعت پنج بعد از ظهر مظاهرات خاتمه می‌یافت، به من اجازه نمی‌داد که در شهر باشم و همه روزه رأساً همراهی آقای حفیظی عضو دیگر دارالتألیف به خانه می‌رفتم که مذکور شهادت خواهد داد. پس حالا سارنوال بفرماید و بگوید، آیا من در شب در مظاهرات خیالی آنها اشتراک کرده‌ام و آن اسناد پولیس را به من ارائه فرماید که من در کجا، در کدام روز و تاریخ، در چگونه مظاهره اشتراک کرده و بیانیه داده‌ام؟ و کدام عکس، و کدام فیتیه تیپ، کدام محضر ثبت قضایی، و کدام شاهد؟ و بالاخره چه مطالبی گفته‌ام؟ من در این مطلب می‌خواهم دروغ‌پردازی و افترای محض سارنوال و پولیس را ثابت کنم؛ و گرنه در باره این که مظاهرات قانونی و یا غیر قانونی بوده، جای بسیار سخن است.

ما باید طبق روحیه تحول و حکم قانون اساسی و حقوق بشر و منشور ملل متحد و مقتضیات عصر و رواج مدنی، تظاهرات، اعتصابات صنفی و سیاسی محصلین، کارگران، و روشنفکران را حق آنها دانسته و آهسته آهسته خود را به تحمل آنها عادی بسازیم؛ زیرا آزادی حدودی جز آزادی دیگران ندارد.

تا جایی که ما شنیده ایم و همه مردم کابل دیده‌اند، مظاهرات امسال صلح‌آمیز و برای امرهای جایزی مثل دوام تحصیل، جزای متجاوزین و غیره بوده است. لیکن چون در بعضی موارد مثل حادثه ابن سینا، مسأله از پیش مسؤولان امور و پولیس شاریده بود، لذا از آن به بعد، آنها سخت تلاش دارند که این مظاهرات و حوادث گذشته را که همه نتیجه قانون اساسی و برای استقلال، آزادی و دموکراسی و تمثیل آنها بوده است، غیرقانونی بخوانند. و حتا گستاخانه قلم و کتابچه شاگردان را سلاح قلمداد کنند و آرزوی دوام تحصیل و برطرفی یک خاین و بداخلاق را ناجایز بخوانند. نعوذ بالله از این تلاش‌های مذبوحانه! اما بهتر است این‌ها به عدم کفایت، سوء اداره و بی‌سنجشی و کم‌حوصله‌گی خود اعتراف کرده، مانند دیوانه‌ها، گاهی این شاگرد و گاهی آن روشنفکر رهگذر را ناحق گریبان‌نگیرند؛ زیرا درین ملک هنوز کسی قبر طره باز خان^{۱۹} را با آن همه فجایع غیرانسانی آتش زده و

۱۹- طره باز خان، در دوران استبدادی نادر خان و هفده سال صدارت هاشم خان قومندان کوتوالی (قومندان

امنیه) بود. به گواهی مدارک معتبر تاریخی او از شکنجه‌گران بیرحم شخصیت‌های ملی و وطن‌پرست و از جلادان آن نظام ستمگر بوده است.

استخوان‌های محمد شاه خان^{۲۰} ضبط احوالات را کشیده محاکمه نکرده است که از شما را بنماید. این گرفتاری‌ها و توقیف‌ها خوش خدمتی هم نمی‌شود. از شما قضات محترم می‌خواهم که مطابق ماده (۲۰) قانون اجراءات جزایی که می‌گوید: «مأمورین ضبط قضایی مکلف اند اجراءات خود را با تعیین زمان و مکان آن به قید تحریر درآورده، امضا و در محضر تحقیق ثبت نمایند. همچنان لازم است محضر از طرف اهل خبره و شهودی که شهادت‌شان سمع شده است نیز امضا شود. این محاضر با تمام اوراق ... به سارنوالی ارسال می‌گردد». لطفاً آقای سارنوال، محاضر «این تمام مظاهرات سال ۱۳۴۸ و بیانیه»‌های مرا در این محکمه ارائه کند تا قناعت کنم. و اگر نه چنین است، فقط به اساس دستور فلان شخص متنفذی که از انتقاد خطابه ۱۱ ثورم گویا آزرده شده است، می‌باشد. این ادعای آقای سارنوال فقط یک تهمتِ پا در هواست و چون محور دیگر ادعاهای اوست، دعوای آن‌را به صورت کل غیرقابل سمع اعلان کنید. زیرا چنین دعوی دروغی که به اصطلاح از دُمش بگیری نمی‌خیزد، قانوناً از روی عدالت و انصاف قابل سمع نیست. اگرچه آزادی نطق و بیان یک حق طبیعی و قانونی است، اما من به استثنای خطابه ۱۱ ثور، دیگر بیانیۀ دو جمله‌یی هم نداده‌ام. سبحان‌الله به این دروغ عظیم که دستگاه پولیس را از اعتبار عادی هم که ندارد کاملاً رسوا می‌سازد. این اندازه پستی در مقابل دستور متنفذین برآشفته، از تجدید صلاحیت مخصوص این اتهام‌کنندگان است!

آقایان: حاجت به این ندارد که دست این قضات بیچاره را هم به خون آزادی و حیثیت ما آلوده بسازید. اراذل و اوباش اجیر بسیار دارید؛ می‌توانید در ملاء عام به ترور ما پردازید و گویا از شر ما خود را خلاص کنید. به خاطر این که ما چرا همه چیز را می‌دانیم؟ و چرا همه فجایع را می‌بینیم؟ بالاخره چرا انتقاد می‌کنیم و افشا می‌نماییم؟ اما ساده‌تر این است که قانون اساسی را تعدیل کنید. نام تحول و دموکراسی را از تبلیغات پس کنید و اما به چنین دوسیه‌سازی‌ها و دسیسه‌ها پردازید که مردم دیگر تحمل آن را ندارند.

۲۰ - مرزا محمد شاه خان نیز در آن زمان رهبری اداره «ضبط احوالات» را به عهده داشت و همراه با طره باز خان، از پاسداران و مجریان دستگاه شکنجه و کشتار نادری بود.

حصه سوم: در باره حکومت چه گفته ام و چرا گفته ام!

«حکومت را ارتجاعی خوانده و هم‌بستگی آن را با زابلی و ناشر اظهار»، «حکومت را در انتخابات سال ۱۳۴۸ ... دخیل دانسته».

«تنظیم حیات ملی افغانستان مطابق به مقتضیات عصر»، «با درک تحولات تاریخی که در زندگی ما به حیث یک جزء جامعه بشری به وقوع پیوسته» و از هفت سال به این طرف اعلام و به نام تحول عظیم خوانده شده و قانون اساسی تجسم آن می‌باشد، که محور تبلیغاتی آن قانون هم مسأله جدایی و تفکیک حکومت از سلطنت بوده است. چنانچه متشنج‌ترین لحظه رأی‌گیری قانون اساسی در لویه جرگه در حصه ماده (۲۴) ۲۱ بوده، هزار بار شفاهی و تحریری گفته شده است. در این تحول و در این قانون اساسی از مقام غیرمسئول سلطنت، حکومت برای این جدا شده که مسؤول شده بتواند و راه انتقاد و بازخواست از آن قانوناً تأمین گردد. بعد از این بود که مردم افغانستان قانوناً به صورت علنی شروع کردند به شماریدن مسؤولیت‌های حکومت و انتقاد از آن، و گرنه قبلاً که گفته می‌توانست که بالای چشم سید عبدالله خان ۲۲ ابرو است!؟

اولاً باید بگویم که من در خطابه‌ام حکومت را به صیغه مفرد نه، بلکه به صورت جمع یعنی «حکومات» استعمال کرده‌ام و قانوناً هر سه حکومت اخیر را انتقاد نموده‌ام؛ چرا؟! برای این که حق دارم و به استناد انتقادات مقامات، جراید و اشخاص آتی استوار بوده است:

۲۱ - ماده اینست: «ماده بیست و چهارم: پسر و دختر و برادر و خواهر پادشاه و ازواج و زوجات و ابناء و بناتشان و عم و ابنای عم پادشاه، خانواده پادشاهی را تشکیل می‌دهند. در تشریفات رسمی دولت خانواده پادشاهی بعد از پادشاه و ملکه اخذ موقع می‌نمایند. مصارف خانواده پادشاهی در بودجه مصارف پادشاهی تعیین می‌شود. القاب مختص به خانواده پادشاهی می‌باشد و مطابق به احکام قانون تعیین می‌شود. اعضای خانواده پادشاهی در احزاب سیاسی شمولیت نمی‌ورزند و وظایف آتی را احراز نمی‌کنند:

۱ - صدارت عظمی یا وزارت.

۲ - عضویت شورا.

۳ - عضویت ستره محکمه.

اعضای خانواده پادشاهی حیثیت خود را به صفت عضو خانواده پادشاهی مادام الحیات حفظ می‌کنند.»

۲۲ - وزیر داخله دوران صدارت سردار محمد داود و پدر سید عبدالاله وزیر مالیه دوران ریاست جمهوری سردار

داود

۱- اگر حکومت داکتر یوسف^{۲۳} قابل انتقاد نمی‌بود، چرا به صورت دراماتیک فقط در سه روز بعد رأی اعتماد سقوط کرد؟! در جریان رأی اعتماد میوندوال^{۲۴}، آن قدر کاسه و کوزه در سر کی شکست؟ و مسؤول فجایع، ظلم و اختلاس‌های دوره انتقالی کی شناخته شد؟ زابلی^{۲۵} آن دلال بین‌المللی بعد از ده سال گریز از محاکمه در وقت حکومت کی آمد و دوسیه‌های دوره هفت آن چرا به دوران انداخته نشد؟ و بالاخره پوهنتون علیه کی سه روز به اعتصاب پرداخت؟

۲- اگر حکومت میوندوال قابل انتقاد نمی‌بود، آیا دو ثلث و کلای ولسی جرگه در سه روز رأی اعتماد آقای اعتمادی^{۲۶} لیست گناهان او را با وزرا، والی‌ها و دیگر هم‌کارانش می‌شمردند؟ آیا افشای اعضای (سی.آی.ای) و تظاهرات ضد آن فراموش شده است؟ بالاخره چرا حکومتی که اکثر اعضای آن فعلاً هم در این کابینه تشریف دارند با آن افتضاح و شبنامه‌ها و روزنامه‌ها پیش از وقت سقوط کرده، آیا قابل دفاع است؟

۳- بالاخره بیاید حکومت آقای اعتمادی را که ترکیبش از خشت و گل آن دو حکومت ناکام است، ارزیابی کنیم: چون هنوز عملاً «آزادی فکر و بیان از تعرض مصؤون» نیست، نمی‌گوییم که شما بروید کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ»^{۲۷} چاپ مطبوعه دولتی را بخوانید و ببینید که کدام شخص علیه مشروطیت از ارتجاعیون فتوا جمع کرد؛ یا نمی‌گوییم بروید رویدادهای لویه جرگه اخیر را نظر اندازید که کدام شخص مخالف ماده (۲۴) قانون اساسی رأی داد. یا نمی‌گوییم که اعضای کدام فامیل با جرأت در چندین مورد و ملاقات‌ها گفته اند که ما به دموکراسی عقیده نداریم و مردم افغانستان نارسیده اند و غیره ...

۲۳- داکتر محمد یوسف (۱۲۹۳ - ۱۳۷۵خ) اولین صدراعظم «غیر خاندانی» افغانستان در «دوره انتقالی» به

اصطلاح «دهه دموکراسی» دوران سلطنت محمد ظاهر شاه

۲۴- محمد هاشم میوندوال (۱۲۹۸ - ۱۳۵۲خ) صدراعظم افغانستان از تاریخ ۲ نوامبر ۱۹۶۵ - ۱۱ اکتبر ۱۹۶۷م

۲۵- زیرنویس شماره (۱) دیده شود.

۲۶- نور احمد اعتمادی (۱۲۹۹ - ۱۳۵۸خ) صدراعظم افغانستان از تاریخ ۱۰ عقرب ۱۳۴۶ الی ۱۹ جوزا ۱۳۵۰خ

۲۷- کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» اثر میر غلام محمد غبار که جلد اول آن در مطبوعه دولتی چاپ شد. اما دولت از پخش آن جلوگیری کرد.

بلی هنوز در عناصر متشکله سیاست حکومت و دولت نظریات ارتجاعی و در اعمال کارکنان آن، حرکات استبدادی وجود دارد!

فقط این تعریف علمی اصطلاح ارتجاع را که از یک فرهنگ سیاسی به استناد فرهنگ‌های معتبر بین‌المللی گرفته شده است؛ بخوانید و خودتان را با مطالب فوق‌الذکر به کمک آن آشنا کنید که آیا نسبت ارتجاعی بی‌جاست یا درست!

۱ - تعریف علمی ارتجاع: ... «ارتجاع و ارتجاعی در لغت به معنی بازگشت است و بر کسان، گروه‌ها، حزب‌ها و طبقه‌های اطلاق می‌شود که مخالف هر نوع پیشرفت و تحول در روابط و بنیاد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی موجود هستند و یا خواستار خنثاشدن بعضی تحولات و بازگشت به گذشته اند. ارتجاع و ترقی خواهی در جامعه نسبی است و وابسته به درجه پیشرفت و مرحله تاریخی آن جامعه است. چنانچه نیروهای مترقی یک جامعه ممکن است در جامعه دیگر ارتجاعی یا محافظه کار به شمار آیند. ارتجاعی‌ها همان دست‌راستی‌های هستند که به روابط و نهادهای اقتصادی و اجتماعی در حال زوال پیوستگی دارند و در برابر هر نوع تحول مقاومت می‌کنند و دیگر از مختصات آنها ضد دموکراتیک بودنشان است». «ارتجاع ضد دموکراسی است و به هر نوع انتقال قدرت و ثروت از طبقات حاکم به طبقات محکوم مخالفت می‌کند».

چون در مقدمه قانون اساسی گفته شده است: «به منظور تنظیم حیات ملی افغانستان مطابق به مقتضیات عصر...» «به منظور تطبیق دموکراسی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی» و «به منظور تشکیل یک جامعه مرفه و مترقی بر اساس تعاون اجتماعی و حفظ کرامت انسانی ما مردم افغانستان با درک تحولات تاریخی که در زندگی ما به حیث یک ملت به وقوع پیوسته، در حالی که ارزش‌های فوق‌را حق همه جوامع می‌دانیم...» یعنی مردم افغانستان با درک تحولات تاریخی در کشور و جهان برای تشکیل یک جامعه مرفه و مترقی (معلوم می‌شود که هنوز مرفه و مترقی نیست و این پسمانی البته مسؤولانی هم داشته باشد!) دموکراسی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را می‌خواهد توسط «تنظیم» مجدد «شئون و ارکان دولت» آزادی و رفاه افراد که فعلاً غیر منظم بوده و تأمین نشده اند، تأمین کنند. حالا اگر منصفانه در تبصره‌ها و اظهار نظرهای طبقات حاکمه و صاحب‌امتیازان گذشته که پایه، فشارآورنده و مشاورین دولت اند که گفته اند این قانون اساسی پیش از وقت است، مردم افغانستان لیاقت آن را ندارند، به «مردم وحشی و پسمانده» دموکراسی ضرر دارد و دیگر لاطیلاتی

که گفته اند، دقیق شویم و همچنین اگر دقت شود در قوای سه گانه دولت یک تعداد کارکنان مؤثر آن، اشخاصی اند که نظریات و افکار ارتجاعی داشته درین کار نه تنها سابقه دارند، بلکه حالا به جرأت هم اظهار نظر می کنند و آرزوی بازگشت صلاحیت های خودسرانه دوره های قبل از قانون اساسی را می نمایند. این اشاره به عاقلان شاید کفایت کند؛ زیرا مصونیت سیاسی و آزادی واقعی بیان عقیده هنوز وجود ندارد. و گرنه یک فهرست بلندبالای می شد تقدیم کرد. باز هم علاقه مندان حقیقت و عدالت و دوستداران دموکراسی می توانند به یک سلسله خطابه های رسمی و مجلات ولسی جرگه و بعضی کتاب های تاریخ که درین وقت ها نوشته و چاپ شده مراجعه کنند و ببینند که در عناصر متشکله سیاست حکومت و دولت چگونه نظریات ارتجاعی وجود دارد. البته درینجا مراد ما از استعمال اصطلاح دولت و حکومت همان اصطلاح معمولی و حقوقی مروجه است که در پهلوی آن البته نظریات علمی دیگری هم وجود دارد که اصلاً وجود دولت را توجیه دیگری می کند که خارج بحث این دفاعیه و قوانینی است که در محاکم ما با ارزش های آنها اجراء می شود.

۲- تعریف علمی استبداد: «مراد از آن بنیاد سیاسی است که دارای این مشخصات باشد:

الف - نبودن حدود سنتی یا قانونی برای قدرت دولت

ب - وسعت دامنه قدرت که عملاً به کار برده می شود ...

استبداد در سده های ۱۷ و ۱۸ از لحاظ نظری بر حق قدرت نامحدود زمامدار متکی بود. و هیچ چیز حتا حقوق طبیعی مردم نیز آنرا محدود نمی کرد. در قرن هژدهم انقلاب های امریکا و فرانسه با استبداد به مبارزه برخاستند و این مبارزه در طول سده های ۱۹ و ۲۰ منجر به بسط حکومت های قانونی در سراسر جهان شد».

من از شما می پرسم که آیا قبل از استقلال در کشور ما مفهوم حکومت قانونی وجود داشت؟ و آیا کسانی که مستند علیه مشروطیت مبارزه کرده اند (هم پدران شان هم خودشان) فعلاً از کارکنان حکومت و دولت نیستند؟ و همچنین آیا این طومارهای شکایات چهارساله دو صد نماینده پارلمان که همه حاکی از اجحافات و استبداد وزرا و والی ها و رؤسا بود یک چند فیصدی آن راست و درست نیست؟ و بگذریم از این که هنوز عنعنات طره باز خان در تحقیقات و زندان ها پا برجاست! یا آن که در اطراف کشور تعذیب خلاف کرامت انسانی واضحاً وجود دارد.

فقط جواب‌های با احتیاط شما جواب‌های من خواهد بود که نظریات ارتجاعی و حرکات استبدادی موجود است!

خوب اگر این جانب نسبت به افکار ترقی خواهان‌ها کسانانی را که محافظه کارانه حرکت می‌کنند، ارتجاعی بگویم و پیش شما غلط باشد، آیا اسناد پُرقوت ذیل دلیل کافی نیست؟

صدها مقاله مستند و حاکی از چشم‌دیدها از طرف نویسندگان وطن پرست در ده‌ها جریده و روزنامه ملی و شخصی که تمام آن لاجواب مانده و کس به تردید آن نپرداخته است.

ده‌ها خطابه نمایندگان ملت نسبت اجحافات حکومت، وزرا و والی‌ها و دیگر کارکنان آن و طلب استعفا که در مجلات شورا ثبت شده است.

قطع نامه تقریباً سه صد دانشمند کشور یعنی استادان پوهنتون علیه حکومت در افشای حملات پولیس به پوهنتون و ابن سینا که همه پوهاند و پوهندوی بوده، جوان و احساساتی هم شمرده نمی‌شوند که تحریک شده باشند. فقط یورش قوای ضربت به آن بی‌رحمی و فجایعش تا سرحد بی‌سیرتی بوده، که آن پروفیسوران را تحریک کرد و طلب استعفای چنین حکومت را نمودند.

قطع نامه های معلمین ده‌ها لیسه مرکز و اطراف به عنوان اعتراض علیه حرکت ارتجاعی مذکور و طلب استعفای حکومت.

قطع نامه پنج هزار محصل پوهنتون به نمایندگی نسل جوان که آن فاجعه را شرح داده و خواستار استعفای فوری این حکومت شدند.

بالاخره در وقت تقدیم بودجه سال ۱۳۴۸ معلوم شد که رأی اعتماد که قانونی بودن حکومت وابسته به آن است چه اندازه متزلزل است و اگر حالت و روزهای آخرین سبب جلب توجه بالا و کمک پلوه‌ها و عذر و معذرت‌ها و تطمیع‌های انتخاباتی دوره آینده نمی‌بود، بودجه به این صورت شکسته هم نمی‌گذشت و این حکومت هم به سرنوشت اسلافش دچار می‌شد.

قضات محترم! اگر به شش سند قوی فوق اهمیت نمی‌دهید و فقط به راپورهای غلط پولیس و محاضر ساختگی و ناقص ضابطان قضایی نیمه‌سواد و این دعوی بی‌سر و پای آقای سارنوال واقعی

می گذارید، فکر کنید که تاریخ در باره قضا و همدستی قانونی آن با قوای اجراییه چه خواهد گفت. باز هم به صورت کاملاً نمونه این سه چهار نکته را از دوران کاروایی این حکومت بخوانید:

در ابتدا این حکومت با بوق و کرنا اعلان دایرشدن یک کمیسیون اصلاحات اداری را مرکب از صد اداره چپی و علم اداره خوانده نمود، اکنون شما بگویید، بعد از دو سال نتیجه کار آن کجاست.

اختلاس های سرسام آور نغلو که منجر به محکومیت یک وزیر این کابینه (انجنیر سلیم) وزیر صنایع شد و همین قسم خوابانده شد، حسابی هم دارد و یا هیچ واقعه ای رخ نداده؟

حوادث انحصارات و اختلاس انحصارات بغلان، سوختن دارالامان، پرچو شدن فابریکه سمند جبل السراج، کم شدن تولیدات نساجی و دیگر صنایع در سال ۱۳۴۷ هم از جمله فعالیتها است!؟

وقایع اعتصابات کارگری و تظاهرات روشنفکری در سراسر کشور، آیا همه در وقت این حکومت رخ نداده و البته این هم با مصادره جراید ملی از جمله حسن اداره شمرده خواهد شد و کارنامه می باشد!

حوادث ناشی از تنفیذ عاجلانه قوانین معارف و پوهنتون و تظاهرات ۲۴ روزه ضد آن هم عجب کارنامه دموکراتیکی است!؟

بالاخره راپور شب جشن وزیر پلان این کابینه، از بحران اقتصادی سخن نزد و وخامت آینده را بیان نداشت؟ و حتا نام از پلان پنج ساله سوم نبرد و برخلاف یازده سال اخیر، دیگر وزرای این کابینه از شرم پشت رادیو حاضر نشدند؛ چون موضوعی هم نداشتند و مردم هم داستان سرمنگسک بند خروار، جذام خانه هزاره جات، تیلیفون کنرها، پروژه پکتیا را حاضر نبودند که برای بار دهم بشنوند!

جناب قضات! این انتقادات اگر قابل طرح و درست و قانونی نیست، آن وقت من هم انتقاداتم را پس خواهم گرفت. در غیر آن ایراد چنین انتقادات معقول به نفع کشور بوده، قابل تعقیب و گرفتاری نیست. زیرا ملت به کسانی که صلاحیت می دهد، مسؤولیت هم تعیین کرده است. به جرأت می گویم که ماده ۹۴ از طرف حکومت عملی نشده است.

نظر به ماده ۲۴ صدراعظم اولی الامر کسی نیست؛ حتا وقتی که احزاب سیاسی آمد، حزب مخالف حکومت با بوق و کرنا مخالفت خود را با حکومت وقت اعلان می کند. قانونی وجود ندارد که انتقاد

از حکومت را منع کرده باشد و اصول‌نامه جرایم در این حصه مطابق ماده ۱۳۶ قانون اساسی تطبیق نمی‌شود.

حصه چهارم: «به میان آوردن یک هرج و مرج»، «دایماً به سعی بالفساد و روی کار نمودن یک اغتشاش کوشیده است».

عوام می‌گویند: «عقل نه، جان در عذاب». راستی نمی‌دانم به کدام کجی این شتر مست حکومت اشاره کنم. مرا از یک طرف منسوب به جمعیت خلق (جریده خلق) می‌داند که هدف غایی خود را سوسیالیسم اعلان کرده بود. چون بیچاره سارنوال سواد و مطالعه و معلومات علمی و سیاسی ندارد، برای این که به هر صورتی باید جزا بینم، من یعنی «سرکرده»ی آنها را هرج و مرج طلب و انارشیت می‌خواند که از نگاه علم سیاست و مکتب‌های سیاسی «سوسیالیسم» و «انارشیت» دو قطب مختلف جمع ناشونده و آشتی‌ناپذیر اند. فقط قضات محترم که فضل خداوند لیسانسه‌های حقوق و علوم سیاسی اند، خودشان می‌توانند مرا از شر این جهالت خلاص کنند و به دهن مدعی نادان بزنند که بابا! یکی از این دو حربه را حواله کن، حواله هر دو ی آنها کاری نمی‌شود. یکی دیگر را خشتا می‌کند! گذشته از این، این جانب با جرئت و واضح عرض می‌کنم که طرفدار «اجتماعیت» بوده و به اساس «تعاون اجتماعی» می‌خواهم که کشور عزیزم «جامعه مرفه و مترقی» گردد، طوری که قانون اساسی بیان داشته است و به ضرورت «درک تحول» اشاره کرده است.

جناب سارنوال! ضرورت تحول را بیان کردن، هرج و مرج طلبی نیست. با انارشیزم یعنی هرج و مرج طلبی و بی‌بندوباری سیاسی و اجتماعی به اساس عقیده علمی‌ام جداً مخالفم. در این محکمه مبارزه‌ام را علیه انارشیت که معتقد به هیچ نظم نیست اعلان می‌کنم؛ نه در گذشته هرج و مرج طلب بوده‌ام و نه در آینده خواهم بود. لذا این سخن جعلی پولیس و سارنوال بوده، جداً آن را تردید کرده، می‌گویم که هرج و مرج‌های گذشته و آینده از استعمار بی‌رحمانه، از ستم، از نادانی و سوء اداره طبقات حاکمه و هیئت سیاسی آنها به وجود آمده و می‌آید. زیرا مردم زحمتکش و مؤلّد احتیاج جدی به نظم و آرامش داشته، آشوب طلب نیستند. روشنفکران طرفدار آنها نیز چنین مفکوره‌ای دارند.

در باره سعی بالفساد: من در زندگی اخلاقی و اجتماعی خود به حیث یک روشنفکر تحصیل‌کرده که در حقیقت «ملای عصری است»، وظیفه اجتماعی، اسلامی جامعه‌ام را که (امر به معروف و نهی

از منکر) است، همیشه عملی کرده و در آینده هم به امر معروف و نهی از منکر خواهیم پرداخت. لذا سارنوال بی جا و خلاف واقعیت اصطلاح فقه (سعی بالفساد) را در حصه شخص مثل من که اخلاق و اعمالم به همشهریانم معلوم است، بی خبرانه به کار برده است.

جناب قضات! از شما می‌پرسم، آیا کسی که مردم را از رشوت‌خواری، مردم‌آزاری، ظلم و فحشا، پستی و بی‌شخصیتی و جبن و چاپلوسی و دسیسه‌سازی منع می‌کند، یا اعمال نکوهیده‌ناشر^{۲۸} و امثال آن را (که در آرایش‌گاه «دنیا»ی خود به زنان زیبای خارجی به خرج جیب دهقانان کندز و تالقان ده‌ها هزار معاش می‌دهد) تقبیح می‌نماید، آیا نهی منکر است یا سعی بالفساد! به گفته فردوسی «تفو باد بر چرخ گردون تفو» که پولیس و سارنوال یک مملکت اسلامی، داهیان منکر و آمران معروف را به خاطر یک عیاش، سودخوار و محتکر به نام کرامت انسانی جلب و گرفتار کرده، این عمل شرعی و قانونی آنها را هم بی‌شرمانه سعی بالفساد بخواند. ما اصلاً با داشتن کرامت به چنین انسان‌ها معتقد نیستیم، بلکه آن‌ها را قانوناً قابل تعقیب می‌دانیم.

به نظر این پولیس‌نادران، نالایق و آله دست است که خودش به وسیله راپورهای غلط و دوسیه‌سازی و گرفتاری روشنفکران وطن‌پرست و مجاهدان راه اجتماعی، «سعی بالفساد» نموده آخر وضع را خراب خواهد ساخت.

آمدیم به روی کار آوردن یک اغتشاش، اگر پولیس و سارنوال ثابت سازد که من در طول این «دوره دموکراسی» یک بار در خفا و آشکار کلمه «اغتشاش» را بر زبان آورده‌ام، آفرین می‌گویم. به نظر این سارنوال‌ها، کلمه تحول معادل اغتشاش است. لهذا اگر دستش برسد، همه کسانی را که قانون اساسی را تدوین کرده‌اند به محاکمه می‌کشاند. زیرا آن‌ها اول نوشتند که: «با درک تحولات تاریخی که در زندگانی ما به وقوع پیوسته»، «مطابق مقتضیات عصر»، «وحدت ملی افغانستان» را «تنظیم» باید کرد.

جناب قضات! به آقای سارنوال، خوب (خر فهم) کنید که بلی بلی! به اجازه قانون اساسی، ما تحول طلب هستیم و تحول عبارت از همین تغییراتی است که در مملکت شروع شده، صاحب امتیازان سابق و محافظه‌کاران را وارخطا نموده، برای این که وضع موجود حفظ شود یا وضع سابق بازگشت

۲۸- زیرنویس شماره (۲) دیده شود.

کند، این شایعه‌ها را می‌سازند که روشنفکران اغتشاش می‌خواهند، تا باشد که مقامات بالایی که به این تحول نظر موافق ندارند هم ترسیده، دموکراسی را پس بگیرند؛ قانون اساسی را لغو کنند تا باز، بازار این‌ها رونق بگیرد. اما افسوس که دیر شده است!

سارنوال صاحب! من و دیگر روشنفکران تحول‌طلب، تحول می‌خواهیم! و تحول به نظر ما عبارت از «جنبشی است سریع برای ایجاد نوآوری‌ها که وسیله رفع ناسازگاری‌های اجتماعی می‌شود».

طغیان و شورش تحول اجتماعی به شمار نمی‌رود. ما مخالف جدی اغتشاش هستیم، زیرا اغتشاش حرکت ارتجاعی است؛ فقط نظم و امنیت را برهم نمی‌زند، بلکه شیرازه حیات اقتصادی و اجتماعی را می‌گسلد. انسان‌های اجتماعی اغتشاش را نمی‌خواهند؛ چنانچه در اغتشاش گذشته مملکت، کور نبودید که همان «جدیدی‌ها» و «متهم به کفری» و روشنفکران به مخالفت اغتشاش برخاستند. اما همان (تکفیرکننده‌ها) و مخالفین تحول و تجدد به آن‌ها تفنگ دادند، کمک کردند و عملاً اغتشاش به دست آن‌ها، مرتجعین و محافظه‌کاران صاحب امتیاز و جاه‌طلبان به راه انداخته شد. در آن حادثه جناب حضرات تان^{۲۹} را هم دیدیم و جناب والی علی احمد خان^{۳۰} و عضدالدوله‌ها و فلان خان و ملک دیگر تان را هم!

۲۹- اشاره‌ای است به ایفای نقش منفی اعضای برجسته خانواده روحانی «حضرت شور بازار» در راه اندازی اغتشاش‌های ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ (مانند حضرت فضل عمر مجددی ملقب به نورالمشایخ و حضرت محمد صادق مجددی و حضرت محمد معصوم مجددی و حضرت عبدالحلیم جان مجددی و حضرت بزرگ جان مجددی (...)) در ضدیت با اصلاحات امیر امان الله خان و دامن زدن مخالفت و شورش برای سرنگونی رژیم او و پیروزی امیر حبیب‌الله کلکانی

۳۰- امان الله خان برای سرکوب شورش شینوار در ۱۹۲۸، علی احمد خان را که بنا بر سابقه کار با روحیات قبایل گوناگون آنجا آشنا بود، با نیروی نظامی به جلال آباد فرستاد. والی علی احمد خان در تلاش خاموش کردن اغتشاش بود که از تخت نشینی حبیب‌الله کلکانی بتاريخ ۱۸ جنوری بر تخت سلطنت کابل اطلاع یافت. او نیز مدعی تاج و تخت شد و بتاريخ ۲۰ جنوری ۱۹۲۹ در جلال آباد پادشاهی خود را اعلان کرد و باز مطابق معمول «حضرت»ی بنام حضرت ضیاء معصوم مجددی مشهور به حضرت چهار باغ و «نقیب صاحب» (پدر مرحوم سید احمد گیلانی) دستار پادشاهی بر سرش نهادند! او در قصد حمله به کابل با همکاری قبایلی از ننگرهار موفق نبود، از مسیر لغمان و پشاور به قندهار رفت. علی احمد خان سه ماه بعدتر در قندهار به تاریخ ۲۴ می برای بار دوم

تحول و تحول بنیادی و انقلاب، تعاریف علمی و مشخصی در فرهنگ‌ها دارند و هرج و مرج و سعی بالفساد و اغتشاش درست نقطه مقابل آنهاست، که فقط مرتجعین، خائنین، محافظه‌کاران، صاحبان امتیاز ناحق و دیگر استثمارگران مردم، آن‌را می‌خواهند و عمل می‌کنند. من و همه روشنفکران چنین تهمت نادانانه را جداً رد می‌کنیم و آینده و زندگی ثابت می‌سازد که ما طرف‌دار نظم واقعی اجتماعی هستیم. فقط ملا نصرالدین‌ها هستند که مرگ خودشان هم قیامت است، هم اغتشاش و هم بی‌امنیتی! چنان‌چه تحول و دموکراسی به نظر بسا عناصر از این قبیل همه چیز را خراب کرده، قدرت تعدی و لت و کوب و چور و چپاول و خودسری‌های آنها را گرفته است و به نظر آن‌ها حالا هم اغتشاش است که همین قانون اساسی محصول آن است.

من از کدام اغتشاش خبر ندارم و اگر بالفرض واقع هم شده باشد، به حیث یک نفری که در یکی از مظاهرات اشتراک نکرده و در روز حادثه ابن سینا و روز واقعه پوهنتون در چهارراهی ملک اصغر در عمارت دارالتألیف علاوه بر قید حاضری و تفتیش مکرر رسمی، زیر نظر خاص رئیس و معاون و هم‌کاران باشد، کدام مسئولیتی ندارم و من بودم را در مکان معین و زمان معین، زیر نظر اشخاص معین ثابت می‌سازم. لطفاً بفرماید سارنوال هم ثابت کند که من روز ۲۳ یا ۲۹ ثور در ابن سینا و پوهنتون یا در یک کیلومتری آنجا بوده‌ام یا رفته‌ام یا کسی در آنجا نزد من آمده و هدایت گرفته است.

هم‌چنین من به سویه و کلای ولسی جرگه ثابت می‌کنم که در خطابه (۱۱) ثور قطعاً این جملات را نگفته و این‌گونه موضوع اصلاً در آن جا طرح نبوده است. لهذا افترای پا در هوا را رد می‌کنم و تأسف می‌کنم که حکومت با چنان خطابه‌های بلند بالای خود، باز با مخالفین با روش غلط چنین پیش‌آمد ناجوانمردانه و کهنه‌شده می‌کند.

بخت‌آزمایی و اعلان پادشاهی کرد اما این بخت تنها ده روز با وی یار بود. با سقوط شهر قندهار در ۴ جون ۱۹۲۹ به دست نیروهای امیر حبیب‌الله کلکانی اسیر و به کابل برده و اعدام شد.

حصة پنجم: «تأیید مطالب درخواستی کانکورزدگان» عملی ست معقول.

جناب قضات! شما این سه مسأله را از قانون اساسی مد نظر گرفته و معقولیت عملی را که خلاف قانون نیست چطور جرم می‌دانید؟

۱ - «به منظور انکشاف متوازن تمام امور حیاتی افغانستان» مقدمه قانون اساسی

۲ - «تعلیم حق تمام افراد افغانستان است و به صورت مجانی از طرف دولت به اتباع افغانستان فراهم می‌شود. هدف دولت در این ساحه، رسیدن به مرحله‌ای است که در آن تسهیلات مناسب تعلیم و تربیه برای همه افراد افغانستان مطابق به احکام قانون فراهم گردد. دولت مکلف است برای تعمیم متوازن معارف در تمام افغانستان پروگرام مؤثری وضع و تطبیق نماید. رهنمونی و نظارت تعلیم و تربیت وظیفه دولت است ...» ماده (۳۴) قانون اساسی

۳ - «تعمیل احکام این قانون اساسی و تمام قوانین ... انکشاف وضع اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مردم وظیفه حکومت می‌باشد. حکومت برای تنظیم وظایف خود بر اساس قوانین، مقررات وضع می‌کند، این مقررات باید مناقض نص یا روح هیچ قانون نباشد.» (ماده ۹۴) قانون اساسی.

ما باید به ارتباط مطالب درخواستی کانکورزدگان ببینیم که دولت «تسهیلات مناسب تعلیم و تربیه برای همه افراد افغانستان» مطابق قانون اساسی آیا فراهم کرده و «برای تعمیم متوازن معارف در تمام افغانستان پروگرام مؤثری وضع و تطبیق» نموده! و چگونه طبق وظیفه خویش دولت به این پرابلم تعلیم و تربیه، وزارت معارف را «رهنمونی و نظارت» کرده است و آیا «مقررات وضع» شده در باره این فارغان صنوف دوازده «مناقض نص یا روح» قانون اساسی که «انکشاف وضع اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مردم» را وظیفه حکومت می‌داند، نیست؟ به این اساس و با این روحیه می‌آییم به تحلیل مطالب درخواست کانکورزده‌گان: اولاً باید دو چیز را از هم تفکیک کنیم، یکی مطالب درخواستی و دیگر تظاهرات آن‌ها.

الف - در باره مطالب درخواستی:

خلاصه مطالب آن‌ها را در چند کته‌گوری ذیل گنجانده می‌توانیم:

۱ - در لیسه‌های اطراف معلمین کافی ساینس و لابراتوار وجود ندارد.

۲- تخنیک ترتیب سوالات امتحان کانکور و اخذ آن پیچیده بوده، به عادت و توضیح قبلی ضرورت داشت.

۳- فروش و به دسترس گذاشتن پارچه سوالات از کامیابی نالایق‌ها و غبی‌های پولدار و متنفذ از دور معلوم می‌شود.

۴- افتتاح دیگر مؤسسات تعلیمات عالی و برخی فاکولته‌های دیگر ضروری است.

۵- بالاخره پیدا کردن کار و شغل مؤلد و مفید برای فارغان صنف دوازده یک امر حتمی است.

جناب قضات! این جانب شخصاً به حیث یک انسان روشنفکر و سابقه‌دار در معلمی و پوهنتون و معارف و بالاخره وارد به بودجه و اقتصاد کشور، مطالب فوق درخواستی فارغان صنف ۱۲ را معقول دانسته، در خطابه‌ام آنرا تأیید کرده‌ام، به این دلایل که:

۱- از نگاه فنی و تخصصی:

ماده اول درخواستی آنها یک مسأله تخصصی فرهنگی است و آنقدر معقول است که اگرچه متخصصان معارف اجباراً موظف شوند آن را عملاً رد کرده نمی‌توانند زیرا:

- لیسه‌های اطراف دوردست کشور بدون پلان و سنجش علمی برای نمایش یا بر اثر فشار چند و کیل و متنفذ که پسران‌شان در خانه خودشان بتوانند تحصیل کنند، تأسیس شده‌اند.

- موازی تأسیس لیسه‌ها توجه خاص فوق‌العاده به پوهنزی ساینس لازم بوده، زیرا یگانه محل تربیه معلمین ساینس، آن فاکولته است. این توجه شامل بودجه، تعداد استادان و امتیازات تشویقی در دوره محصلی و معاش منطقه‌وی در وقت معلمی در اطراف بوده می‌توانست.

- یونسکو و دیگر مؤسسات بین‌المللی صدها لابراتوار به معارف ما کمک کرده و باز حاضر است که آن را دوام دهد. چنانچه در اکثر تحویل‌خانه‌های معارف ولایات چندین سال است که سامان‌های لابراتوار هم‌چنان در حالت بسته‌بندی مانده، اما در باره تربیه پرسونل تخنیکی آن بی‌توجهی واضح شده، هم‌چنان بلااستفاده مانده است.

از دلایل فوق به این نتیجه می‌رسیم که اخذ امتحان یک‌رنگ با یک سوپه، بین لیسه‌های مرکز و اطرافی چون گردیز، فراه، بامیان و بدخشان غیر عادلانه است. علمی و عادلانه این بود که حداقل به دو سوپه و کت گوری امتحان اخذ می‌شد تا روحیه دموکراتیک قانون اساسی و عدالت نسبی مراعات می‌گردید.

۲- از نگاه قانونی و حقوقی:

مطلب دوم و سوم درخواست آنها در حقیقت یک دادخواهی است که عدم مقررات انضباطی را در موسسه تعلیم و تربیه نشان داده و قانوناً قابل تعقیب است. زیرا شعور هر کس مربوط محیط اجتماعی آن است. متعلمین که از تست و طریقه امتحانات امریکایی چیزی نشنیده باشند و حتا با ساعت و اجزای آن یعنی اندازه دقیقه آشنا نباشند، در مقابل سه صد سوال و چند دقیقه محدود طبعاً گیج می‌شوند و سرعت انتقال آنها به اندازه متعلمین لیسه حبیبیه و نجات کابل که با خارجی‌ها و کتاب‌ها سر و کار داشته برابر نیست، حداقل برای آنها هدایت‌نامه قبلی لازم بود که اجراء نشده است.

در باره فروش و به اختیار گذاشتن سؤالات سری یک اعتراف منصفانه به کار است. از شما قضات تا استادان پوهنتون، دیگران و این جانب چندین مثال زنده را می‌شناسیم و می‌دانیم؛ مثلاً شما اگر خواسته باشید یکی از صد آن را تحقیق کنید، لطفاً از وزارت معارف و پوهنتون، سوانح و نمرات سال‌های تحصیل و نقل مکان‌های متعدد زرغون پسر سرور ناشر را بخواهید و حتا که فعلاً به صنوف بالای فاکولته است، از امتحان به سوپه صنف ۹ برآمده نمی‌تواند و این که چطور بکلوریا گرفته و چطور در کانکور موفق شده، این مشکل را حل می‌کند.

۳- از نگاه اجتماعی و اقتصادی:

ماده سوم و چهارم مطالب آنها یک مسأله اجتماعی و اقتصادی است. افغانستان یک کشور در حال انکشاف است و ضرورت آن به پرسونل فنی و اهمیت قوای بشری برای پیش‌برد پلان‌ها و پروژه‌ها یک امر ضروری است. به نظر ما فقط درست نفهمیدن جریان اقتصادی و دفع‌الوقت است که پنجصد نفر فارغ صنف دوازده را در حالی که به دیگر جا هم ضرورت نداشته باشیم، از ادامه تحصیل‌شان در پوهنتون جلوگیری کنیم. توجه خاص به بودجه معارف و توجه خاص‌تر به داشتن لیسانسه‌ها، ضرورت اجتماعی و اقتصادی کشور ماست. خصوصاً وقتی این ادامه تحصیل با یک فداکاری کاملاً

ضرور می‌شود، که ما در بیرون یا در ادارات برای این پنجصد نفر کار هم تهیه کرده نتوانیم و نمی‌دانیم مسئولیت قانونی ماده (۳۷) قانون اساسی خود را در این حصه دولت چرا فراموش می‌کند. ما تعللات مانند نبودن جای و کم بودن استادان را رد می‌کنیم؛ زیرا علاوه بر بودن جای در پولیتخنیک، ده‌ها عمارت دولتی تکافوی این کار را می‌کند و با زیاد کردن وقت تدریس استادان موجود پوهنتون، مشکلی باقی نمی‌ماند. چنانچه بعدها دیدیم که با انتخاب یک رئیس پوهنتون جدید می‌خواستند این کار را بکنند، اما وضع طور دیگر شده بود. لذا این مطالب معقول را نه تنها من تأیید می‌کنم، بلکه تأیید محکمه را نیز می‌خواهم، چون که ولسی جرگه بر اساس معقولیت نمره را پایان آورده و درخواست آنها را تصویب کرد.

ب - در حصه تظاهرات کاتکوردگان

به نظر من آن‌ها مطابق ماده ۳۲ برای تأمین مقاصد جایز (آیا آرزوی دوام تحصیل علم جایز نیست؟) و صلح‌آمیز (آیا حرکت دسته‌جمعی بدون سلاح و بدون رساندن کدام ضرر به عابرین و دکان‌های سر راه، صلح‌آمیز نیست، جنگ مسلح است؟) مطابق احکام قانون چه که، مطابق قانون اساسی حتا با صحبت قبلی با وزارت معارف، اجتماع و تظاهر کرده اند که شکل قانونی داشت. شما اگر تمام حقوق‌دان‌های داخلی را جمع کنید و از تمام مشاهدین خارجی پرسان کنید، نمی‌توانید ثابت کنید که اجتماع و تظاهر برای دوام تحصیل و کار غیرقانونی یا مسلح بوده است!

این که در میان این اجتماعات بعضی آقازادگان مربوط فلان دسته سیاسی از کارکناررفته یا اشراف‌زاده‌گانی که پدران‌شان خانه‌نشین یا بیکار مانده اند، اشخاصی را مانند فلان وزیر یا معین یا رئیس یا مدیر دشنام داده اند، هم واقعیت دارد که موجب تقبیح من و دیگران بوده است. چنین اشخاصی را که عمل مشخصی انجام داده اند می‌توان تعقیب و گرفتار کرد؛ اما نمی‌توان در بست تمام مظاهره را محکوم کرد. لذا تأیید روحیه دموکراتیک چنین یک اجتماع قانونی چطور جرم بوده می‌تواند؟ هر وقت اگر حکومت اعلامیه‌ای در باره غیر قانونی بودن این اجتماع در ماه حمل صادر می‌کرد و باز این جانب دوام «غیر قانونی» آنرا در ۱۱ ثور تأیید می‌کردم، می‌شد به آن اعتراض گرفت. در حالی که چنین نشده به صورت دفکتو قانونی بوده است؛ چون که «هیچ عملی جرم شمرده نمی‌شود، مگر به موجب قانونی که قبل از ارتکاب آن نافذ گردیده باشد».

حصه ششم:

درخواست تطبیق کامل ماده ۳۱۲۵ قانون اساسی جرم نیست!

نظر به وجود ذهنیت تبعیض طلبانه شونیستی و فاشیستی نمای قبلی در سیاست عملی حکومت مستبد گذشته و وجود بقایای شاگردان مکتب تفوق طلبی وزیر محمد گل^{۳۲} معروف در دستگاه دولتی و همچنین پروپاگند رقیبانه و خاینانه جریان‌های سیاسی نقاب‌دار و قدرت طلب جدید و به اساس ثبت ناقص ضبط قضایی سارنوال با قرینه‌سازی فقره ۳ ماده ۵۸ که در ماده ۳۳۶۵ تبلیغ شفاهی آن با جزای غیر عادلانه‌اش که از روحیه استبدادی زمان^{۳۴} تدوین آن اصول‌نامه نشأت کرده ذکر است، مانند خاک خشک به دیوار حواله کرده است. من هم خوش هستم که از این گوساله گوساله گفتن و کیل مدافع قوه اجراییه‌ای که در راه برقراری مساوات برادرانه مردم کشور تا هنوز گام اساسی نبرداشته است، آن حصه خطابه روز کارگرم را که راجع به درخواست تطبیق کامل ماده (۲۵) قانون اساسی که در باره تأکید برقراری مساوات و رفع تبعیض و امتیاز برای مردم افغانستان است، با جرئت اخلاقی به صورت مدلل به خاطر اتحاد ملی ضروری مردم کشور ما به پیش‌گاه یک محکمه هم بیان و اظهار کنم:

چون قانون اساسی جدید با اراده پادشاه مملکت توسط علمای حقوق خواننده و روشنفکرانی که در مهد دموکراسی غرب تربیه شده اند، تدوین گردیده و از طرف لویه جرگه ملت تصویب شده است.

۳۱ - ماده اینست: «ماده ۲۵: تمام مردم افغانستان بدون تبعیض و امتیاز در برابر قانون حقوق و وظایف مساوی دارند.»

۳۲ - منظور بدخشی محمد گل مهندس شوونیست بسیار متعصب و تبعیض طلب مشهور است که هنگام تصدی‌های دولتی‌اش در شمال کشور با فرهنگ مادی و معنوی مردمان بومی این سرزمین دشمنی آشکار نشان داد. و با از بین بردن شمار زیاد کتب و آثار و آبدات با ارزش تاریخی و فرهنگی و تغییر اجباری نامهای اصیل و باستانی، فجایع و جنایت‌های بی‌مانند فرهنگی و خیانت تاریخی نابخشدنی را مرتکب شده است.

۳۳ - ماده اینست: «ماده ۶۵: هر مامور دولت که برای ارتکاب یکی از جرایم مذکور فقرات (۱) و (۳) ماده (۵۸) و ماده (۶۲) و ماده (۶۴)، تبلیغ شفوی یا تحریری بنماید، به حبس از پنج تا ده سال با اعمال شاقه محکوم میگردد.»

۳۴ - اشاره به استبداد دوران صدارت سردار داود که اصولنامه مورد نظر تدوین همان دوره بود.

وقتی که به صورت بی سابقه در فقره (۳) ماده (۲۴) می گوید: (اعضای خانواده شاهی ... وظایف آتی را احراز کرده نمی توانند:

۱ - «صدارت عظمی یا وزارت ...». واضحاً چنین مستفاد می شود که قبلاً اعضای خانواده شاهی صدراعظم و وزیر شده می توانستند. بعد از این برای اكمال مشروطیت، حکومت از سلطنت جدا شده، لذا اعضای خانواده شاهی من بعد صدراعظم و وزیر شده نمی توانند. یا وقتی که قانون اساسی در فقره (۴) ماده (۲۶) می گوید: «هیچ کس را نمی توان مجازات نمود مگر طبق حکم محکمه با صلاحیت که بعد از محاکمه علنی و حضوری صادر گردیده باشد.» یا در فقره (۸) آن ماده «تعذیب انسان جواز ندارد»، واضحاً هم مقنن هم قاضی هم مردم می دانیم که قبلاً مردم بدون محکمه مجازات می شدند و تعذیب انسان عملاً مجاز بوده است. زیرا قانون چیزهای بدیهی را که ضرورت به امر و نهی آن نباشد در خود نمی گنجاند. و اگر چنین می بود مثنوی صد من کاغذ می شد.

با این مقدمه کوچک هر افغانستانی مسلمان، هر عاقل منصف انکار کرده نمی تواند که در کشور ما مانند کشورهای شبیه آن تبعیضات طبقاتی، قومی یا ملی وجود داشته و دارد. آفتاب این حقیقت را به دو انگشت اغراض و بی اعتنایی نمی توان پوشاند! لذا قانون اساسی جدید، نظر به «مقتضیات عصر بر اساس واقعیات تاریخ و فرهنگ ملی»، «به منظور تأمین عدالت و مساوات» در ماده ۲۵ خود در ابتدای «حقوق و وظایف اساسی مردم» اعلام می دارد:

«تمام مردم افغانستان بدون تبعیض و امتیاز در برابر قانون حقوق و وظایف مساوی دارند.»

این جانب (م. طاهر بدخشی) طبق امر و وظیفه ای که قانون اساسی در ماده (۴۰) به مردم افغانستان تعیین کرده است، «برای اشتراک در حیات ملی» از ماده (۳۱) ۳۵ قانون اساسی الهام گرفته به خود حق داده «فکر خود را به وسیله گفتار» و مطابق به احکام قانون «اظهار» کرده ام، که خلاصه مطالبش چنین است:

حاضرین محترم! مردم شریف و نجیب افغانستان! در این جهان پر آشوب طوری که قبلاً حوادث بزرگ آن را تشریح دادم، شکست صد ملیون عرب در مقابل چند ملیون اسرائیلی و مقاومت بی نظیر

۳۵ - بخشی از ماده اینست: «ماده ۳۱: آزادی فکر و بیان از تعرض مصون است. هر افغان حق دارد فکر خود را به وسیله گفتار، نوشته، تصویر یا امثال آن مطابق به احکام قانون اظهار کند...»

وطنيستانه ملت كوچك ویتنام در مقابل قوت درجه اول دنیا، ما را به این امر متوجه می سازد که برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور باید از تشمت و نفاق اعراب و اتحاد و وحدت ویتنامی ها بیاموزیم که اتحاد ملی ضرور است.

اتحاد ملی از نگاه علم جامعه شناسی و روان شناسی انسان و اقوام فقط وقتی واقعاً میسر می شود و به وجود می آید که در میان مردم و اقوام و مناطق مختلف یک کشور در مقابل وظایف و حقوق اساسی، تبعیضاتی بر اساس لسان، قومیت و منطقه نبوده، و مساوات و برابری کامل برادرانه در مقابل آن وظایف و حقوق به میان بیاید؛ یعنی امتیازات خانوادگی، طبقاتی و قومی از بین برود و منظور «انکشاف متوازن تمام امور حیاتی افغانستان» که قانون اساسی در دیباچه خود آورده، بر آورده شود.

جناب قضات! به گفته گالیله: «من چه کنم، زمین هم چنان می چرخد!» بدبختانه در همین سرزمین در نیمه دوم قرن بیست با آگاهی از حقوق بشر، اعلامیه انقلاب کبیر فرانسه و منشور ملل متحد و بالاخره این ماده قانون اساسی و ضرورت تاریخی، هستند کسانی که از امتیازات خانوادگی، طبقاتی و قومی بدون داشتن لیاقت، استحقاق و تقوا سالهاست بهره مندند و به خرچ جیب زحمتکشان و مالیه ظالمانه مناطقی که به استبداد، به زودی گردن نگذاشتند، زندگی طفیلی و عیاشانه دارند. بهترین مقامات دولت، کلان ترین زمین های زراعتی و زیادترین سرمایه های ملی و دیگر وسایل تولیدی و اجتماعی در انحصار و اختیار آنها بوده و هنوز هم می خواهند خودشان، فرزندان شان و اقوام شان برای همیشه از این خوان یغما متمتع باشند. لذا بسیار ظریفانه تبلیغات تفوق طلبی یک قوم را به نام مصلحت (!) ملی و غیره به خورد جوانان و نسل جدید خویش می دهند و به یک نگاه سرسری و منصفانه عملاً دیده می شود که اشخاص لایق تر و با تقواتر را فقط به نسبت منسوبیت به اقوام دیگر و لسان و مذاهب دیگر، پنهان و آشکار به بی علاقه گی، انتظار موقع یافتن به خیانت و حتا به بیگانه پرستی متهم کرده و می کنند. اگر من نتوانم یا نخواهم، تاریخ، خونبهای این شهدای ظلم و تهمت را که سر به هزاران می زند، خواهد خواست! زیرا حق تلف نمی شود و ادامه چنین یک ظلم به انسان های شریف، آزادی خواه و دموکراسی طلب و مترقی که وطن پرستی و مردم گرایی شعار و سرلوحه مبارزات شان است، ناممکن است. چون که خانه ظلم خراب است و حقیقت پیروز می شود.

این اتهام گران و شاگردان مکتب استعمار کهن برای حفظ مقام غیرمستحق و اموال یغما کرده امتیازات شان که به چنین اتهامات و ترور شخصیت و توطئه های رذیلانه دست می زنند، نمی دانند که

«واقعیات تاریخ و فرهنگ کشور» که مراعات آن طبق امر قانون اساسی به همه لازم است، عکس این اتهامات «جریان افغان ملت» را نشان می‌دهد! مثلاً خوشبختانه سلسله‌جنبان این شوونیزم عظمت‌طلبانه و تفوق‌طلبی و غلبه‌خواهی بر قومیت و لسان دیگر اقوام زحمتکش کشور که خالق فرهنگ نامدار وطن و مولد نعمات مادی این سرزمین اند، کسی^{۳۶} است که در حساس‌ترین مرحله‌ی آزمون تاریخ، دفاع از مادر وطن یعنی در جنگ استقلال که لوی درستیز جبهه‌ی شرق بود، با سبوتاز و خیانت نه تنها بر صف ما شکست آورد، بلکه با عقب‌نشینی شرم‌آور خود تا جلال آباد از طرف دولت ملی، روشنفکران متجدد و مردم آن زمان محکوم شد. جای تأسف و بسیار تعجب است که چنین شخصیت غیر ملی به نام یک رهبر ملی جا زده شود و افکار مسموم آن به صورت سیستماتیک درآمده و سیاست عملی سازمان‌های ادبی و علمی قرار گیرد و بر سر قبر آن مشاعره‌ها شود!

مرده باد تفوق‌طلبان، مرده باد امتیازخواهان، مرده باد کسانی که بر اساس تفوق‌طلبی و امتیازخواهی از اتحاد ملی واقعی جلوگیری کرده، با اعمال و حرکات تخریش‌آمیز خود نمی‌گذارند نفاق از بین برود و زخم‌ها التیام یابد!

هم‌چنین ما عقیده داریم که به قسم عکس‌العمل این تفوق‌طلبی و تخریب بلخ تاریخی و تحقیر و تمسخر فرهنگ ملی (بومی) از قبیل جریمه (قُلْدُوم)^{۳۷} و پاره کردن چین و بالاخره غصب باغ و خانه مردم، افکار ناقص انتقامی و کوتاه نظرانه در دماغ بعضی روشنفکران امتیاز از دست داده دیگر اقوام

۳۶ - بدخشی به محمدگل مهمند اشاره دارد که در زیرنویس شماره (۳۵) در باره تعصب و کارروایی‌های ویرانگرانه‌اش سخن بیشتر است.

۳۷ - «جریمه (قُلْدُوم)» یا «قلدینگ» یکی از نمونه‌های زشت «تحقیر و تمسخر» فرهنگی مردمان بومی بوده است. در این باره در سلسله مقالات تحت عنوان «حقایق پنهان در تاریخ افغانستان یا جنایات محمد گل مهمند» از قلم استاد بسم‌الله میمنه‌گی (توردیقل میمنگی) منتشره سایت خراسان‌زمین چنین آمده است: «اجبار تا حدی درین رابطه وقیحانه و دور از احترام به حق تکلم مردم به زبان‌های مادری بود، که اگر در داخل صنف و یا محوطه مکتب دو شاگرد اوزبیک و یا تورکمن به زبانهای مادری با همدیگر مکالمه می نمودند، مبتنی بر قوانین مکتب در آن زمان هردو جریمه و در صورت تکرار یکجا با والدین خویش مورد مجازات قرار میگرفتند.» (در تماس تلفونی به پرسش من در مورد نوعیت و مقدار جریمه، استاد بسم‌الله خان گفت که جریمه «پولی» و مقدارش «یک پول» یا به زبان رایج آن وقت «یک پیسه» بوده است. این جریمه را جریمه «قلدینگ» نام گذاشته بودند و به افاده تحقیر آمیز خود به آن «قولدونگ» نیز میگفتند.» م. کوشانی»

و مناطق هم در جریان این ستمگری‌ها به وجود آمده که سبب عدم دُرست جوش خوردن اتحاد ملی بوده و از «انتیگران»^{۳۸} ملی جلوگیری می‌کند. ما عملاً علیه چنین افکار تجزیه‌طلبی غیرعلمی و چنین اشخاصی در ساحه و مناطق خودمان مبارزه کرده و می‌کنیم و با آواز جهر می‌گوییم، مرده باد افکار تجزیه‌طلبی! مرده باد کسانی که در راه اتحاد ملی نادانسته سنگ می‌اندازند.

همین طور ما حکومت را محکوم می‌کنیم که تنها به صورت سطحی در رادیو و اخبار و دروس معارف از «وحدت ملی» فقط به قسم نظری دم می‌زند و در عمل در مقابل حقوق و وظایف از مساوات کار نگرفته خودش امتیازات را خلق کرده و آن را همچنان نگه می‌دارد. در حالی که می‌تواند با به‌کاربردن بعضی تدابیر جزئی بعضی از این تبعیضات بزرگ و معلومدار را که سبب انزجار دیگران است از بین ببرد، و برای دولت عصری تسهیلاتی وارد کند.

حاضرین، پولیس‌ها، مردم! این است نظریات علمی ما در باره اتحاد ملی. ما به مبارزات علمی و قانونی خود ادامه خواهیم داد و از اتهامات نمی‌ترسیم زیرا: تاریخ بیست سال اخیر نشان داد و ثابت ساخت که چنین تهمت‌ها به همه مبارزین و مجاهدین نمی‌چسبند. چنانچه در دوره هفت محمودی^{۳۹} را کشمیری و عمال پاکستان، غبار^{۴۰} را شیعه و ایرانی خواندند و دهقان بدخشی^{۴۱} و عبدالاول

۳۸ - بیان دیگری از انتگراسیون «integration» به معنای اتحاد اقوام و جماعت‌های اتنیکی گونه‌گون در جوامع کثیرالمله مانند افغانستان، که در آن روزگار گاهی کاربرد داشت.

۳۹ - داکتر عبدالرحمان محمودی نماینده مردم کابل در دوره هفتم شورا، مبارز نامدار و تسلیم‌ناپذیر، صاحب امتیاز جریده «نداء خلق»

۴۰ - میر غلام محمد غبار نماینده مردم کابل در همان دوره، مبارز سرشناس و صاحب امتیاز جریده «وطن»

۴۱ - سید محمد دهقان نماینده مردم بدخشان در همان دوره، مبارز و سخنور شجاع و قلم به دست توانا

تالقانی^{۴۲} را نفر شوروی گفتند و که نوا^{۴۳} و خیری^{۴۴} حزبمغل را ایجاد کرده اند و برات علی تاج^{۴۵} و جويا^{۴۶} شرکت هزاره‌ها را به مقصدی ساختند. بعدها معلوم شد که همه آن‌ها مبارزین وطن پرست، دموکرات و اشخاص ملی و صالح و مسلمان بوده، نه حزب مغللی در میان بود، نه شرکت هزاره‌ای،

۴۲ - عبدالاول قریشی نماینده مردم تخار در «دوره هفت» مبارز جسور و خسته‌گی ناپذیر ضد استبداد و تمامیت خواهی

۴۳ - نظر محمد نوا شاعر و چهره شناخته شده فرهنگی فاریاب و وکیل میمنه در دوره دوازدهم شورا، برادر کهنتر آقای ابوالخیر خیری.

۴۴ - ابوالخیر خیری فاریابی اهل معارف، شاعر و فرهنگی که یک دوره به نمایندگی مردم فاریاب عضویت پارلمان را هم داشت و صدای رسای عدالتخواهی بلند کرد. او با نوشتن مضامین متعدد انتقادی و اجتماعی بر سیاست‌های تبعیضی و برتری جویانه رژیم وقت انتقاد کرده است.

۴۵ - براتعلی تاج، حقوقدان، استاد دانشگاه و از مشروطه‌خواهان نیمه نخست قرن بیستم بود. او از پیشگامان روشنفکری تاریخ جدید و مبارزان مشروطه‌خواه در افغانستان بشمار می‌آید که با میر غلام محمد غبار، میر محمد صدیق فرهنگ، سرور جويا، فرقه مشرفتح محمد، عبدالحی عزیز و نورالحق هلمندی جمعیت یا "حزب وطن" را بر محور جریده «وطن» تأسیس کردند. به بهانه تظاهرات بسیار وسیعی، که به دلیل مداخله دولت در انتخابات دوره هشتم شورا در کابل راه‌اندازی شد سران حزب وطن نیز از جمله غلام محمد غبار، صدیق فرهنگ، فرقه مشرفتح محمد، فاروق اعتمادی، سرور جويا و براتعلی تاج زندانی شدند. براتعلی تاج از جمله کسانی است که بدون محاکمه ۱۰ سال پشت میله‌های زندان ماند.

۴۶ - غلام سرور جويا، نویسنده، شاعر و شخصیت مبارز ملی و آزادیخواه بود که در دو نوبت بیش از ۲۲ سال از دوران جوانی و زندگی پر افتخارش را در دخمه‌های مخوف زندان خاندان مستبد نادر سپری کرد. او با تحمل سختیهای بسیار هیچگاه مناعت خود را از دست نداد و هرگز تسلیم حاکمان جبار نشد تا آن که در دوران صدارت سردار داود در سال ۱۳۴۰ خ به صورت شک برانگیزی در زندان جان سپرد. او از مؤسسين حزب وطن (۱۶ جدی ۱۳۲۹) تحت رهبری میر غلام محمد غبار و همکار قلمی جریده «وطن» نیز بود

نه تجزیه هرات. دیروز اشخاص ملی و دموکرات ما را دولت و قدرت طلبان آن روز، تجزیه طلب می‌نامیدند. امروز جوانان مترقی و تحول طلب را هم حکومت و هم قدرت طلبان جدید نقاب دار، منطقه پرست و سکتاریست می‌خوانند. ما در حالی که چنین اتهامات ناروا را از ریشه رد می‌کنیم، از تهدید و ارباب نترسیده، سلاح مبارزه اصولی و قانونی خود را جهت از بین بردن امتیازات خانوادگی و ستم طبقاتی و ملی به زمین نمی‌گذاریم و نمی‌گذاریم.

زنده باد مبارزاتی که بر اساس علمی برای اتحاد ملی جدید و مستحکم مردم و اقوام افغانستان از طرف روشنفکران تمام خلق‌ها و اقوام کشور صادقانه و غیورانه به عمل می‌آید. زنده باد اتحاد ملی بر اساس مساوات برادرانه!

جناب قضات محکمه! این بود خلاصه مطلب یک حصه خطاب من که مرتجعین و تفوق طلبان را وارخطا نموده در صدد ترور شخصیت سیاسی من برآمده اند و به اساس راپور ناقص ضابطان قضایی و قرینه سازی پولیس بالای سارنوالی فشار آورده شد که از دوسیه خالی و عادی من اقامه دعوی کند. شما را هم شاید با تحریکات قومی و منطقه‌ای و لسانی احاطه کرده باشند و قضاوت شما را می‌خواهند مغشوش کنند. نه تنها این خلاصه خطاب من و یک حصه راپور ضابطان قضایی حاکی از این است که من علیه افکار تجزیه طلبی تبلیغ کرده ام و شعار داده ام، بلکه مبارزات بی‌امان و پی‌گیر خود را هم در محضر بیش از هزار نفر در پارک کوچک پیش روی هوتل سپین زر در بین ساعات ۲-۵ بعد از ظهر روز پنج‌شنبه ۱۱ ثور ۱۳۴۸ اعلان کرده ام.

حصه هفتم: قطعاً مخالف مواد ۳۲ و ۴۰ قانون اساسی رفتار نکرده ام!

۱ - ماده ۳۲: ۴۷

فقره اول: اجتماع است. این جانب فقط در یک اجتماع که آن هم میتینگ (جلسه) بوده نه مظاهره در پارک کوچک بانک تجارتي با استفاده از حکم ماده ۳۱ خطابه ایراد کرده ام که برای «مقاصد جایز» و «صلح آمیز» آن هزاران شاهد و دلیل دارم؛ اما پولیس بفرماید، عکس آنرا با غیر قانونی بودنش را ثابت کند.

فقره دوم: جمعیت است. کدام جمعیت تأسیس نکرده و عضو هیچ جمعیتی ادبی سیاسی و غیره نیستم و حتا فعلاً خوشبین هیچ جمعیتی نیستم؛ پولیس هیچ گونه سندی ندارد و فقط ادعاست.

فقره سوم: احزاب است. قانون احزاب در راه است و تا حال در کشور هیچ گونه حزب رسمی وجود ندارد و این تهمت پا در هوا است، زیرا حزبی که نباشد، سخن عضویت در میان نمی آید.

۲ - ماده ۴۰: ۴۸

چهار فقره آن را کاملاً مراعات کرده ام. پولیس دلیلی برای تخلف من ندارد و حتا از مراعات و عملی کردن فقره پنجمی آنست که گرفتار و تحت نظارت واقع شده ام، زیرا:

- وقتی که از صیانت منافع وطن علیه زابلی و ناشر انتقادی کرده ام، مورد بازپرسی ناحق قرار دارم.

۴۷ - **ماده اینست: «ماده سی و دوم:** اتباع افغانستان حق دارند به منظور تأمین مقاصد مادی، معنوی مطابق احکام قانون جمعیتها تأسیس نمایند. اتباع افغانستان حق دارند مطابق به احکام قانون احزاب سیاسی تشکیل دهند مشروط بر اینکه:

۱ - هدف فعالیتهاى حزب و مفكوره‌هاى كه تشكيلات احزاب به روى آن بنا شده مناقض ارزشهاى مندرج این قانون اساسی نباشد.

۲ - تشكيلات و منابع مالی حزب علنی باشد.

حزبی که مطابق به احکام قانون تشکیل می یابد بدون موجبات قانونی و حکم ستره محکمه منحل نمی شود.»

۴۸ - ماده اینست: «**ماده چهلم:** پیروی از احکام قانون اساسی، وفا داری و احترام به شاه، اطاعت به قوانین، رعایت نظم و امن عامه، صیانت منافع وطن و اشتراک در حیات ملی وظیفه تمام مردم افغانستان است.»

- وقتی که می‌خواهم در حیات ملی اشتراک کنم و به حیث روشنفکر در تنویر مردم بپردازم، گرفتار می‌شوم.

در باره ماده ۱۳۶ اصول نامه امنیت عامه:

از اهالی مملکت فقط در نقاط تاریک گذاشته شده، درین سال‌ها بین منگل و جاجی، از سوء اداره جنگ و قتالی را شنیده‌ام. در مرکز کشور این سخن‌ها هیچ مطرح نیست، مورد ندارد. لطفاً پولیس بگوید من کدام حصه اهالی کابل را علیه کدام حصه دیگر آن تحریض و تحریک کرده‌ام. دادخواهی مظلومان از ظالمان، جنگ اهالی بین هم نیست! ظالم را از اهالی نمی‌شماریم و هیچ قانونی در جهان وجود ندارد که از ظالم و کرامت انسانی آن که ندارد حمایت کند. و هم کدام غارت در کابل واقع نشده است.

بی‌نظمی عمومی در کشور و حتا در نظم شهر کابل رخ نداده، بی‌نظمی پوهنتون به کسی که نه محصل باشد و نه استاد و نه از آن طرف گذشته باشد و نه شواهدی به ارتباط آن وجود داشته باشد، جز به مسؤولان غلط امور، به کسی دیگر تعلق نمی‌گیرد. شما بی‌نظمی عمومی را ثابت کنید و بعد تطبیق جزای چنین ماده را بخواهید.

۴۹ - ماده اینست: «ماده ۱۳۶: هر شخصی که اهالی مملکت را به جنگ و قتال علیه یکدیگر، تحریض و تحریک کند و این عمل او باعث قتال نگردد. مگر از آن بینظمی عمومی و غارت نشأت کند. به حبس از سه تا پنجسال با یا بدون اعمال شاقه، محکوم میگردد.»

در باره ماده ۱۳۲ اصول نامه امنیت عامه:

«هر شخصی که برای ارتکاب یکی از جرایم مذکور فقرات (۱) و (۳) ماده (۵۸) و ماده (۱۳۰) و (۱۳۱) تبلیغ شفاهی یا تحریری بنماید...»

فقرة (۱) ماده (۵۸): تأسف است که با همه تذکرات باز فرق میان دولت و حکومت نمی شود. انتقاد از حکومت با قیام مسلح یا تبلیغ شفاهی آن مستقل یا با مشارکت دولت خارجی چقدر فرق ماهوی دارد. چنین تهمت عظیم و بی احتیاط پولیس و سارنوال در جمله اشاعه غلط رفته، اذهان را مغشوش و تحریک می کند، باید تعقیب شود.

اولاً - بر ضد دولت قطعاً گپ نزده ام یا تحریری نکرده ام؛ زیرا سرزمین و مردم مورد احترام من بوده و قوه عامل باید قانونی باشد.

ثانیاً - به قیام مسلح، جوالی و دکاندار را کسی جز کدام دیوانه دعوت نمی کند. این گفته یا نوشته را قطعاً ننموده ام.

۵۰ - ماده ۱۳۲ و مواد مورد نظر در آن به ترتیب اینست:

۱ - «ماده ۱۳۲: هر شخصی که برای ارتکاب یکی از جرایم مذکور فقرات (۱) و (۳) ماده (۵۸) و ماده (۱۳۰) و (۱۳۱) تبلیغ شفوی و یا تحریری بنماید، به حبس از سه تا هفت سال محکوم میگردد.»

۲ - «ماده ۵۸: هر مامور دولت که مرتکب یکی از جرایم ذیل گردد، به اعدام محکوم میشود:

«۱) - بر ضد دولت افغانستان مستقلاً یا با مشارکت افراد یا دولت خارجی قیام مسلح بنماید....»

«۳) - برای انفصال جزئی از خاک افغانستان یا علیه تمامیت ارضی یا استقلال آن، اقدام بنماید....»

۳ - «ماده ۱۳۰: هر شخصی که برای از پانداختن سلطنت افغانستان اقدام کند، به اعدام محکوم میگردد.»

۴ - «ماده ۱۳۱: هر شخصی که اردو یا مردم افغانستان را به قیام مسلح علیه حکومت افغانستان تحریض نماید، به اعدام یا حبس دوام با اعمال شاقه محکوم میگردد.»

ثالثاً- بهتان دولت خارجی بسیار تحریک آمیز و افسانه است. کدام دولت خارجی!، چنین ارتباطی خیانت ملی است که وطن پرستان مثل ما از آن همیشه بری بوده و چنان وطن فروشانی هم معلوم است که خارج رفت و آمد دارند!

فقرة (۳) ماده (۵۸):

علیه تمامیت ارضی افغانستان فقط شاه شجاعها و امیر محمد یعقوبها و امیر عبدالرحمن خانها اقدام کرده اند و کسانی که امروز در حکومت در مسأله پشتونستان تعلل می ورزند هم، معلوم اند. و همیشه خون ملت و مردم بوده که به خاطر استقلال ریخته است. چنین افترای عظیم را هم به وطن دوستان رد می کنیم. و چنین تخویفها هم سبب این شده نمی تواند که ما علیه تبعیضات طبق ماده (۲۵) قانون اساسی سخن نزنیم یا تطبیق ماده های ۳۸ و ۳۹ را که برای رفع امتیازات، قانونی است نخواهیم. علیه تبعیضات سخن زدن چیزی، انفصال جزئی از خاک چیز دیگری است. ما با خود تعهد کردیم که برای حفظ تمامیت ارضی کشور و استقلال آن فداکاری بی نظیری خواهیم نمود و در این راه جان خواهیم داد. ماده اول قانون اساسی را کاملاً می دانیم.

تبلیغ ماده ۱۳۰:

این تهمت هم بسیار بزرگ و همان قدر هم غلط است زیرا ما علیه چیزی که برای حفظ تمامیت ارضی و استقلال کشور ضرور باشد نه اقدام و نه تبلیغ کرده ایم. ماده های ۱، ۷ و ۴۰ قانون اساسی را می دانیم و اطاعت می کنیم.

تبلیغ ماده ۱۳۱:

این را هم مانند فقرة (۱) ماده (۵۸) جداً رد می کنم و مفهوم حکومت در این ماده که قبل از قانون اساسی نوشته شده با مفهومی که حالا در قانون اساسی آمده فرق حقوقی دارد. در این جا تقریباً مرادف دولت ذکر شده است و آنرا در فقرة (۱) ماده (۵۸) رد کرده ام و انتقاد از حکومت جدا از سلطنت و مسؤول پارلمان طبق ماده (۲۶) و (۳۱) قانون اساسی از حقوق افراد است.

ماده (۱۴۱) اصول نامه جرایم را این قدر توسعه نداده و مبتذل نسازید:

«مأمورین را توهین کرده...».

یک نفر افغان با مطالعه، در سرزمینی زندگی کند که مواریث تاریخی و فرهنگی و اخلاقی و اجتماعی آن در مقوله‌های مختصر **پندار نیک، کردار نیک و رفتار نیک** تجلی کرده باشد و به حیث یک مسلمان زاده از آن همه تعلیمات اخلاقی اسلام آگاه باشد؛ بالاخره زندگی شخصی آن، طوری باشد که در طول سی سال همشهریان، معلمان، استادان و آمران او در دوره‌های مکتب، فاکولته و اداره با شهادت اشخاص و دفتر سجل رضایت کامل داشته، علاوه‌تأدر اثر اشتغال و مطالعات در علم فلسفه، هنر و اخلاق، یک هومان‌نیست (انسان دوست) باشد، در اعمال و برخورد شخصی همیشه گذشت و ترحم را مراعات کرده و از کلمه تجاوز نفرت داشته و فقط در مقابل آن به دفاع برخاسته باشد، چطور به انسان‌های مجبور و معذور توهین می‌کند.

جناب قضات! شب‌های بسیار با ارزش جوانی من در مطالعه شعر و ادب تصوفی و اخلاقی به سپیده دم رسیده و قلبم مالا مال از دوستی انسان و عواطف عالی بشری است. هیچ‌گاه بچه‌گانه و غیرعادلانه به روی هیچ کس قفاق نزده‌ام و شخصیت انسانی کسی را به شمول افراد و مؤلفین پولیس توهین و جریحه‌دار نساخته‌ام؛ زیرا تمام آن‌ها فرزندان زحمتکش اطراف و نواحی کشور بوده، از نگاه سیاست و تبلیغ هم باشد، به اعمال این‌گونه ناسنجیده دست نمی‌زنم و خود را بدنام نمی‌سازم. زیرا به تجدید تربیت و تفهیم آنها معتقد بوده، آن‌ها را این چنین از خود نمی‌رانم. این تهمت غیر واقعی، غیر اخلاقی و غیر منطقی را نه تنها به شدت رد می‌کنم بلکه یک عالم تأسف را هم بدرقه آن می‌نمایم که پولیس عصری ما برای اجرای دستورهای متنفذین مورد انتقاد جوانان و مبارزین به چنین جعلیات بی‌پایه و اساس و خجالت‌آور دست می‌زند. من ثابت کرده می‌توانم که در جریان چهار سال اخیر افراد و مؤلفین پولیس را به جز از فاصله‌های ده بیست متری ندیده‌ام و هیچ یک گفت‌وگو و مشاجره‌ای میان من و یکی از افراد و مؤلفین واقع نشده است. من اعلان می‌کنم با وجود آن که طبقات حاکمه و حکومت‌ها همیشه از راه تطمیع و تهدید، شاهد خریدگی و ساخته‌گی در مقابل اشخاص بی‌گناه آورده‌اند. حال اگر دو فرد از مؤلفین خورد رتبه پولیس را به محکمه حاضر کنند که با قید قسم در حاضر بودن من به توهین کردن من شاهدی بدهند، آفرین می‌گویم زیرا فکر می‌کنم حد اقل شرم انسانی، شرافت مسلکی و ایمان مسلمانی در میان این اشخاص باقی است.

جناب قضات! کسانی که فرزند حقیقت و طالب عدالت اند و به راه روشنی، خیر و فلاح جامعه روانند و شرافتمندانه به مبارزه علیه ظلم و اجحافات برخاسته‌اند و خودشان برخلاف تعدیب، تحقیر، توهین

و ستم اند؛ هیچ گاه به مأمور مجبور و مظلوم توهین نمی کنند؛ اما من در خطابه تاریخی ام از دست گاه پولیس به صورت کامل انتقاد صریح و روشن کرده و گفته ام که پولیس باید پولیس دولت باشد و تحت تأثیر فلان صدراعظم، وزیر داخله و والی نرود. اخبار «مساوات»^{۵۱} را به اطراف نبرد و تعهدنامه های «دموکرات مترقی»^{۵۲} را دسته دسته از اطراف به کابل نیاورد و امثال آن و پولیس دولت ما باید ملی باشد. توأمیت و ارتباط آن با پولیس آلمان غرب و غیره به استقلال ملی ما صدمه می زند؛ چنانچه در جریان بعضی حرکات توطئه آمیز مهاجرین مقیم آلمان و رفت و آمدهای مشکوک عناصر معلوم الحال بین المللی با وجود نشرات رادیویی ممالک ذی علاقه طوری که احساس شد، پولیس آلمان دیده ما خود را آرام گرفت. و در این حصه هست مطالبی که گفتن آن در این جا خلاف مصالح ملی و منافع عالیة کشور است. و از این خودمانی های غیرقانونی که و کدام مقام تضمین می کند که در یک حادثه مثل جنگ بین المللی دوم، این دست گاه عربی و طویل که گویا برای امنیت عامه است و به خرچ مردم تمویل می شود، به نفع این استادان امروزی و خلاف مصالح ملی و منافع کشور نه چرخیده باشد! من به حیث یک وطن پرست این اعلام خطر را داده ام و اگر غرض از توهین کذایی این باشد و من باید از طرف استعمار آلمان غرب گوش مالی بینم، شما به مسؤولیت عظیم ملی و تاریخی خود جداً متوجه باشید که آله دست پولیس آلمان غرب و شاگردان جیره خوار آن نشوید!

نتیجه و خاتمه دفاعیه

قضات محترم دیوان حقوق عامه محکمه ولایت کابل!

این جانب محمد طاهر بدخشی دارنده ورقه تابعیت ۹۷۰۳۴۸، عضو علمی اداره تالیف و ترجمه معارف در روز ۱۱ ثور ۱۳۴۸ مطابق روز بین المللی کارگر در بین ساعت دو و پنج بعد از ظهر در حالی که در شهر کابل سه میتینگ و تظاهر دیگر هم در پارک زرنگار، پل باغ عمومی و آبدۀ میوند در جریان بود، در پارک کوچک غرب پشتنی تجارتنی بانک در یک جلسه یعنی میتینگ

۵۱ - ۵۲ - جریده «مساوات» ارگان نشراتی حزب «دموکرات مترقی» که مؤسس آن محمد هاشم میوندوال صدر اعظم وقت بود و از جون ۱۹۶۶ به نشرات آغاز کرد.

مسالمت‌آمیز، نظر به خواهش یک تعداد شاگردان، کارگران و اهالی برای سه ساعت یک خطابه داده ام.

اساس این خطابه را تبلیغ و تشریح آرزوی تطبیق ماده (۳۷) قانون اساسی تشکیل می‌داد که واضحاً می‌گوید: «هدف عمده قوانین ... حقوق و منافع اصناف کارگران حمایت شود، شرایط مساعد کار فراهم شود، روابط بین کارگران و کارفرمایان به صورت عادلانه و مترقی تنظیم یابد». البته شما حمایه و دفاع از حقوق این طبقه محروم را مانند پولیس، گناه نمی‌دانید، و در ضمن راجع به مسایل مهم جاریه بین‌المللی و ملی هم حرف زده ام. خطابه این جانب مفصل‌ترین و ترویجی‌ترین خطابه‌های سال ۴۸ بود که به صورت آرام و عادی آغاز و دوام کرده (چنانچه در جریان آن اکثر حاضرین که از اهالی دکانداران، کسبه، جوانی‌ها و مأمورین و بعضاً محصلین بودند، در چوکی‌ها و زمین قیرشده پارک و دندانه‌های آن نشسته بودند)، مسالمت‌آمیز و آرام، مانند یک کنفرانس علمی خاتمه یافت. چنانچه دونفر ضابطان قضایی این قدر شرافت دارند که این شهادت را بدهند.

قضات محترم! نمی‌توان تنها به گفتن (کُلُوا واشربوا) کسی را محکوم کرد بلکه (و لا تُسرفوا) هم گفته شده است. از شما به حیث قضات با صلاحیت قانوناً می‌خواهم در باره این خطابه تحقیق کنید و معلومات نمایید؛ بالاخره آن را به حیث یک کل در مجموعش درک، قضاوت و بعد حکم کنید. روحیه و طرز ادای مطالب و نتیجه‌گیری این خطابه و میتینگ کاملاً قانونی و «جایز» و به منافع عالیه ملی کشور بود. شما حتا از این ثبت ناقص آن و این ضابطان ضبط در غیاب من با قید قسم راجع به آن خطابه می‌توانید معلومات بگیرید و از مشاهدانی که حاضر بودند این هم کاری را بخواهید. از آن جمله علاوه بر مطالبی که در متن دفاعیه آمده، در این خطابه همان طوری که از سازش عمده ابن‌الوقت‌ها، استفاده‌جویان و تاجران سیاسی با خائنین، صاحب‌امتیازان و محافظه‌کاران و سوق‌دادن جریان‌های سیاسی به راه‌های غلط و جلوگیری ظریفانه از نهضت‌ها حرف زده ام، از انفارسی‌گری و ماجراجویی جداً نکوهش کرده و عاملین آنها را بر حذر ساخته ام.

در آخر در حالی که علم‌آوری عمیقانه شما را در باره این خطابه به حیث یک کل با روحیه و نتیجه آن می‌خواهم، محکمه را به نمایندگی قوه قضاییه که یک رکن مستقل و تطبیق‌کننده و تفسیرکننده قانون اساسی و قوانین دیگر است، می‌خواهم که بداند:

به منظور تطبیق:

«**دموکراسی سیاسی**»: از حکومت انتقاد کرده ام و می‌خواهم در جریان‌های سیاسی کشور سهم بگیرم.

«**دموکراسی اقتصادی**»: روابط ظالمانه تولیدی میان صاحبان وسایل تولید اجتماعی و زحمتکشان را تقبیح و تجدید اساسی آن را طبق قوانین عادلانه خواستار شده ام و خواهانم.

«**دموکراسی اجتماعی**»: علیه تمام تبعیضات مشهود در ساحه‌های مختلف حیاتی مردم با استناد ماده ۲۵، ۳۸ و ۳۹ بیانات داده ام و محو و رفع هرچه زودتر آنها را خواسته و من بعد هم می‌خواهم. این حق را از حقوق و وظایفی می‌دانم که ماده ۲۶ قانون اساسی به من و دیگر مردم داده است. و شما مکلف اید از این حقوق حمایه کنید و آزادی‌گوینده آن را احترام کنید.

«آزادی حق طبیعی انسان است. این حق جز آزادی دیگران و منافع عامه که توسط قانون تنظیم می‌گردد، حدودی ندارد. آزادی و کرامت انسان از تعرض مصون است و انفکاک نمی‌پذیرد. دولت به احترام و حمایت آزادی و کرامت انسان مکلف می‌باشد. هیچ عملی جرم شمرده نمی‌شود مگر به موجب قانونی که قبل از ارتکاب آن نافذ گردیده باشد. هیچ کس را نمی‌توان مجازات نمود مگر بر طبق حکم محکمه با صلاحیت که بعد از محاکمه علنی و حضوری صادر گردیده باشد ... براءت ذمه حالت اصلی است ... اقرار به جرم عبارت از اعترافی است که متهم به رضای کامل در حالت صحت عقل ... در حضور محکمه با صلاحیت می‌نماید ...».

جناب قضات! آخرین کلام من در پایان این محاکمه تاریخی این است:

که این جانب نظر به عقیده اجتماعی و افکار فلسفی‌ام، نخواستیم در دفاعیه‌ام تنها حقوق شخصی‌ام را ادعا و فقط از خودم دفاع کنم، چون که به گفته یک نویسنده دانشمند و بزرگ اجتماعی:

«در چنین محیطی، جریان پُر هرج و مرج برای ریشه‌کن کردن آزمندانۀ یکدیگر حکمفرماست. همه دشمن یکدیگرند. هر فرد، تنها برای پُر کردن جیب و شکم خود در این جنگ کثیف شرکت می‌جوید و هر لحظه نگاه‌های محتاطانه‌ای به اطراف می‌اندازد تا مبادا گلویش به چنگ همسایه‌اش بیفتد. در آشفتگی این مبارزه

خسته کننده و وحشیانه، بهترین نیروهای معنوی در راه دفاع از خود تلف می شود و خلاقیت معنوی افراد در راه تنظیم استراتژی حقیر دفاع از خود بر باد می رود».

لاکن وقتی که صاحبان قدرت علیه مبارزان اجتماعی چنین برخورد نادرست و ناجوانمردانه می کنند، باید از سخن بالزاک نویسنده فرانسوی کمک گرفت تا حریف بهتر افشاء شود:

«کشتن انواع و اقسام دارد. کشتن فرد یا افراد خانواده‌ای به گونه‌های مختلف نیز ممکن است: تهمت بستن و بهتان زدن نوعی از کشتن و نابود ساختن به شمار می رود.

یا قطع معاش کسی و دچار مضیقه ساختن دودمانی نیز نوعی از انهدام است.

به همین جهت اسلحه تنها تفنگ و هفت تیر و شمشیر نیست بلکه:

افترا، **قضاوت نادرست** و اعمال نفوذ برای از بین بردن حقی، از خطرناک ترین سلاح‌ها محسوب می شود که بی هیاهو، بی جاری شدن خون و بی به یک سوافتادن جسد بی جانی، می تواند یک انسان را به مرگ تدریجی و نابودی نامرئی در زندان دچار سازد و خاص ناجوانمردان است که **با پنبه سر می بُرند**». اما به گفته قهرمان جاوید نهضت ملی ایتالیا:

«برای انسان کامل، عشقی برتر از آن وجود ندارد که برای زندگی مردمش جان شیرین خویش را هدیه کند». پایان

۱۵ سنبله ۱۳۴۸ مطابق ۶ سپتامبر ۱۹۶۹

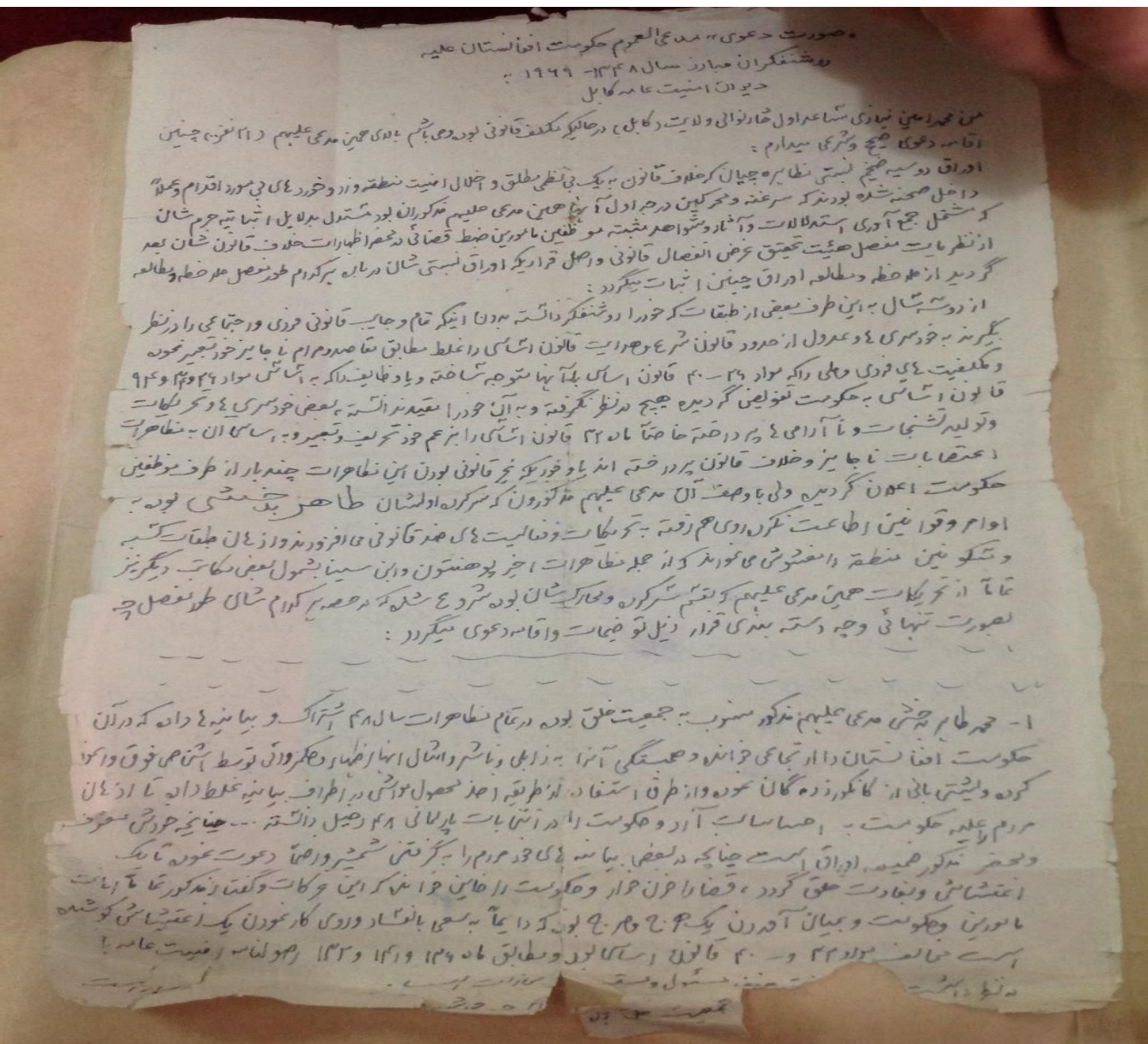
زندان ولایت، کابل

م. طاهر بدخشی

این **دفاعنامه** در یک محاکمه‌ای که از طرف نویسنده، به نام «محاکمه نیمه علنی - نیمه نظامی» خوانده شد بعد از اعتراضات ... ساعت ۱۱ روز یکشنبه ۲۰ میزان ۱۳۴۸ مطابق ۱۱ اکتوبر ۱۹۶۹ قرائت شد که دو ساعت و ۱۵ دقیقه (۱۳۵ دقیقه) را در بر گرفت؛ یعنی ساعت یک و پانزده بعد از ظهر ختم شد.

همان طوری که از نگاه گپ اولین دفاعنامه طویل بود، از نگاه کیفیت قرائت هم، از طرف کارکنان محکمه و سامعین، بی سابقه خوانده شد که همه را در یک خلسه فرو برده بود.

تذکر محبوب الله کوشانی: سه ورق از اصل این «دفاعنامه»، دست نوشته خود جاودانیاد محمد طاهر بدخشی که از تطاول روزگار قسماً جان به سلامت برده و «اسکن» آن به تازگی به دست من رسیده است، اینک پیوست می شود:



خط بدخشی

۹۳۰
۵۹۶
۳۳۴

و در این باب که در کتاب است مری علیهم السلام صلوات الله علیه
 آری خویش از خوف رفتن مانع شده و مردم را به انقباض خویش معنی انقباض دعوت داده است که دعوت را در هر کجا
 مکرر بخالت بولد ۲۲-۳ قانون اساسی و بنزد دوم مانده ۲۲ قانون مظلومیت بود مطابق مواد ۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳
 اصولنامه امنیت عامه را در نظر داشته فتنه حقیق مستول و مستوجب مجازات است.

بنابراین از شما محترم رئیس محترم و هیئت محترم امنیت عامه علیه ظلم ادران تحقیق و محافزه بکار پولیس جنین فعالیت های
 نا جائز مری علیهم السلام آفرین ضم ادران است در اترافات در میان تحقیق نوز پولیس و هیئت تحقیق نمود اند و
 در این تشریح فوق مطابق قانون و مطالبه این جانب مری العموم مری علیهم السلام تکرار ان را به بی وزارت شریکستان
 که مطابق حال و جرایم مکرر شان بود با شرم بر سر آید تا بین خود رسان و عبرت دیگران گذرد با احترام
 محمد رفیق نیازی ۱۳۴۸/۵/۱۸

خط بدخشی

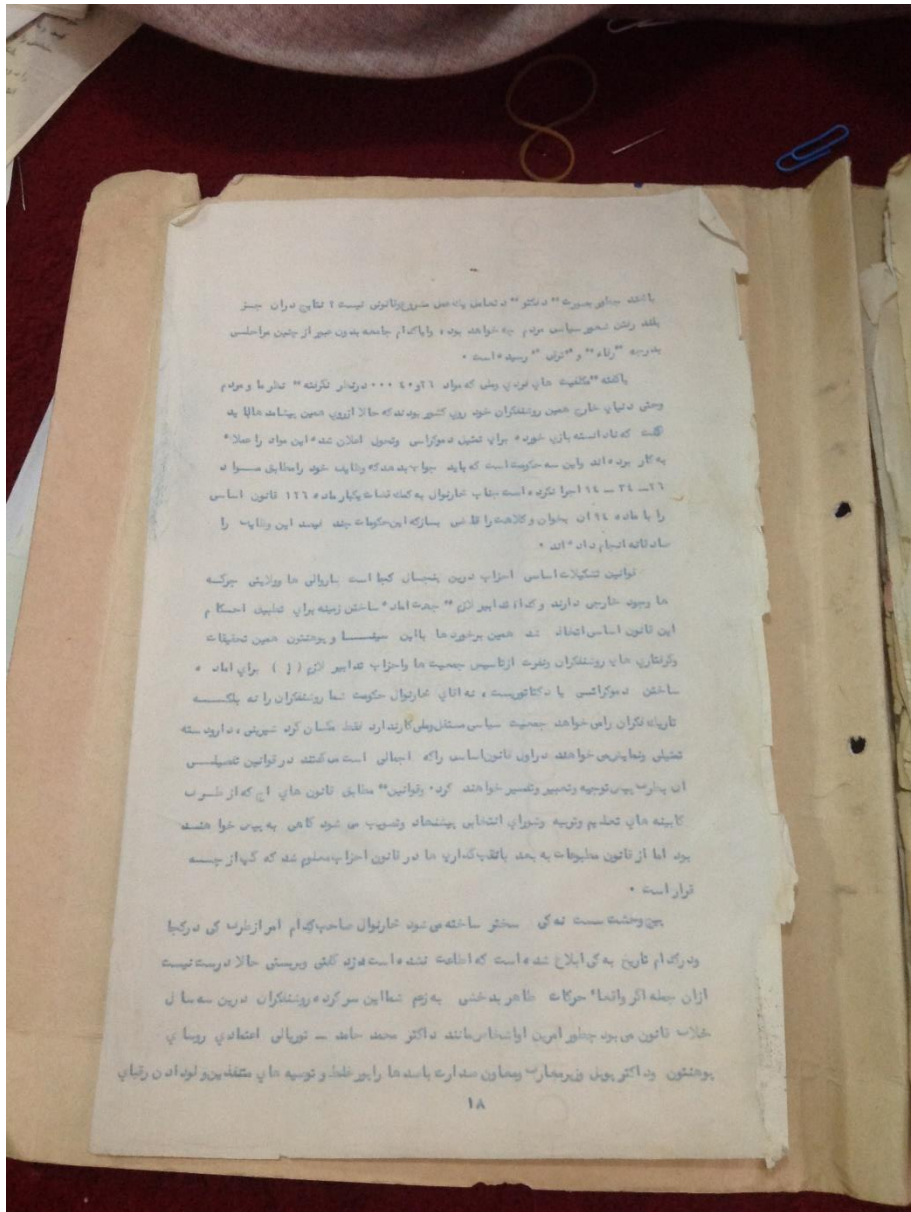
مطلب و دستور صادر گردیده باشد برات نامه حالت اجبار است انوار بصیرت
عبارت از اشعار که مضمونهای گوناگون در حالت صحت عقل در حشر و معجزات
یا ملاحضات مناسبت

حباب قضاات

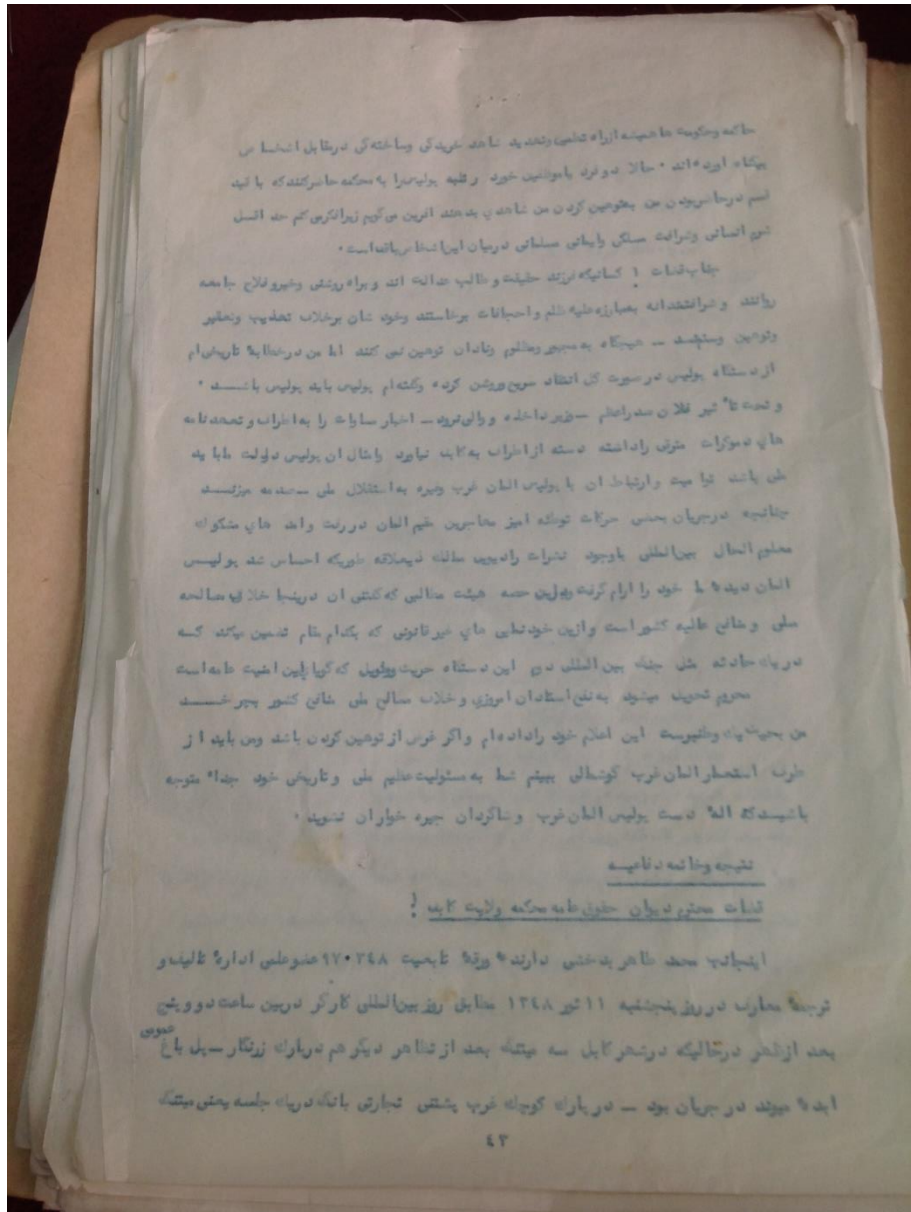
آخون کلام من در بیان این حکایت تاریخی این است :
که این حباب نظر به عقیدت اجدادی و احکام فلسفی ام خود اسم در فاعلیم ام نه عنوان شخص ام را در دعا و فقط از
فعلی در فاعل کم بلکه یک نویسنده دانشمند و بزرگسای اجدادی :
« در چنین محیطی ، و ایامی پر از آوارگی برای اردشیر کبک در آن آرزو مندانه ، یکدیگر چگونگی است ، همه روشن نگرددند
بروز تنها برای و گردن جیب و شکم خود در این حدیث کشف هر کس می جوید و بر خطه نگهبانان حجاب طمانه ای
با طراف می اندازد تا سایر را گلو در بختک حساب ایش بنشیند . در آشفتنگی دین میبازد خست نشسته و در حجاب
بهترین بزودی معنوی در راه دفاع از خود فکرت میجوید و خود قوت معنوی افراد در راه منظم استر از تری حشر
دفاع از خود به بار می آورد »
لاکن وقتیکه صاحبان قدرت علیه مبارزان اجدادی چنین بر خود نامدست و ناچار گردانند می کنند باید از سخن بزرگان
نویسنده اولی که گرفت تا ولیف بهتر او خست شود :
« کشتن انوار و اتمام داده ، کشتن فرد یا افراد خانواده ای چگونه می شود و نیز میگویند :
تیمت استن و بهمان دوزن نوی که کشتن و نا بود ساقتن به بار برود
یا قطع ساختن کشتی و در چهار ضقیقه ساققتن در زمانی نیز نوی از اینها ام است
بهترین جهت یکی تنها تفنگ و صفت تر و تخریب نیست بلکه
افراد ، قضاوت نامدست ، اعمال خود برای از بین بردن حشر و اضطراب کمترین سلاحها محسوب میگردند که
بی حیا هو ، بی حادری شون خون و بی بیگ سوافتان قیسم بیجانی می تواند
یک انسان را بزرگ تهر یکی و نا بودی ناموی در زمان در چهار سازد و خاص نا جو از زمان است که ،
با پیشک نسی می برنگ به اما بگفته که تهر مان جاوید به نعت ملی ای لیا :
« برای انسان کامل ، عشق بهتر از آن وجود ندارد که برای زندگی مردمش جان شمرند
خویش را هدیه کند » . بیان

۱۰ اسفند ۱۳۴۸ مطابق ۶ سپتامبر ۱۹۶۹
زنجان ولایت - کابل
مطابقت

خط بدخشی



صفحه ۱۸ نسخه تاییبی که صفحات اول تا ۱۷ آن تا هنوز پیدا نشده است



صفحه ۴۳ نسخه تاییبی که صفحه ۴۴ و احتمالاً ۴۵ آن در دست نیست

دفاعیه م. طاهر بدخشی

در مقابل ادعای مدعی العموم ولایت کابل

محمد طاهر بدخشی

فهرست :

مقدمه دفاعیه

الف : درباره قوه قضائیه

ب : درباره قوه اجرائیه

مقن دفاعیه

بخش اول : حصه اول : مختصره

حصه دوم : رد کلیات ادعای صورت مجموعی عمومی

(در ۸ شماره)

بخش دوم : رد کلیه جزئیات ادعا که در باره سخن مدعی علیه
(م. طاهر بدخشی) است .

حصه اول : نسوویت به خلق و دعوت به قیام مسلح

حصه دوم : اشتراک در تمام منطقات و ایام درج شده

حصه سوم : درباره حکومت

حصه چهارم : سستی بانفاد و ایجاد نفی

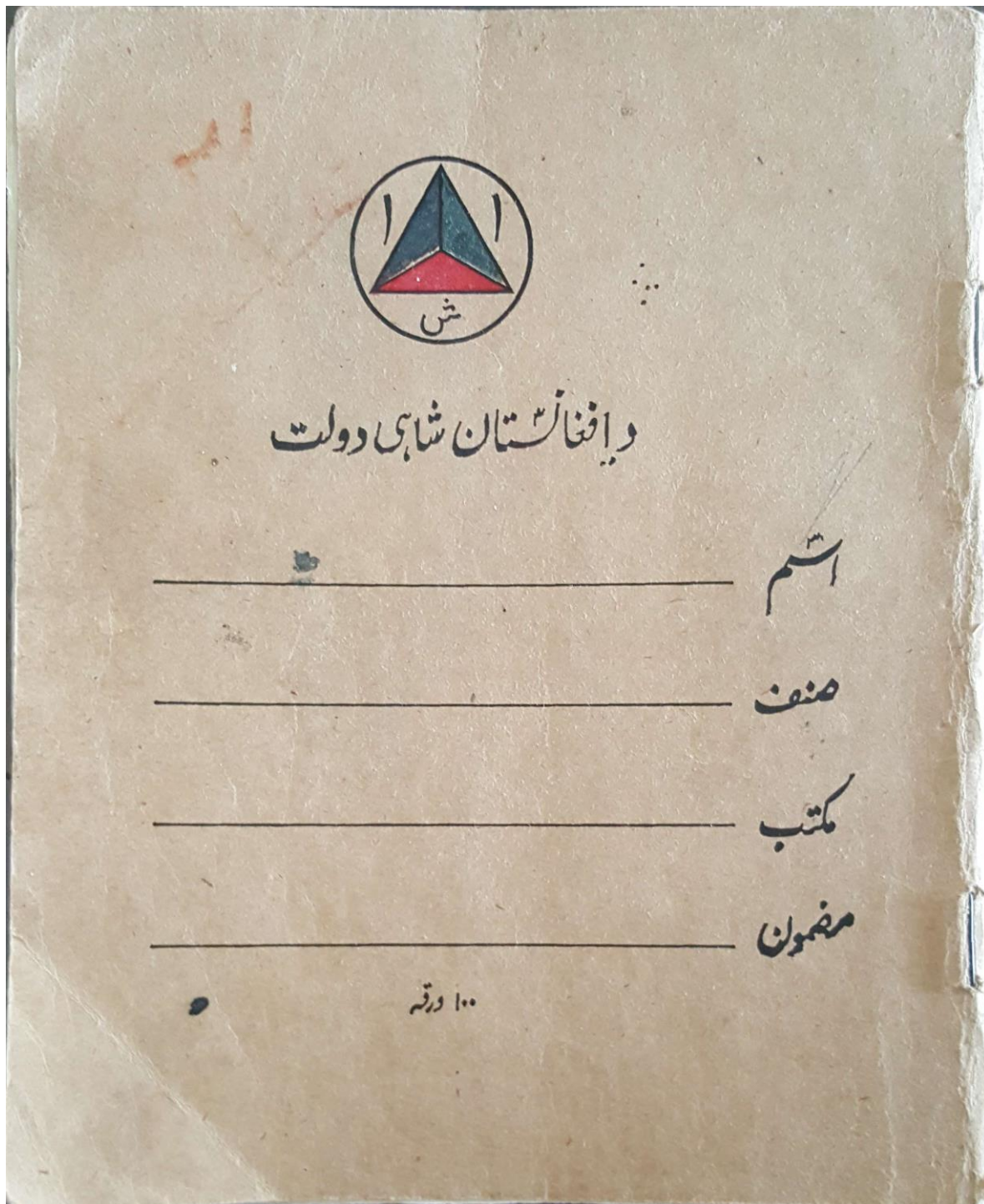
حصه پنجم : متبذل شدن فتنه و هوادارانه جرم

خاتمه دفاعیه و نتیجه آن

کلی خطابه در نظر گرفته شود

تعمیم آئینه

در چهار عکس پایین، پشتی و سه ورق کتابچه ۴۸ برگه با نشان اردوی شاهی افغانستان که نسخه قلمی دفاعنامه بدخشی با اشتباهات فراوان در آن نوشته شده است، از صفحه نخست و صفحه آخر دفاعنامه و صفحه بعدی مربوط به آن به ترتیب ارائه شده است.



« الف »

« صورت دعوی مدعی (عموم حکومت) فقاسان علیه استغفران مبارز

سال ۱۳۳۱ به روان است عاصه کامل »

من محمد اعلی نیازن مسافر اول خاتونالی ولایت کابل در حالیکه مکلف قانونی بوده و

اسم بالاس همین مدعی علیهم (۱۲) توفیقین اتمام دعوی صحیح و شرعی میدارم؛

اوراق روسیه کی حکم ثبت مطابقت میان که خلاف قانون سبک بطلان و اطلاق است

لطفاً نزد خود در کابل مورد اقدام و اعلام داخل صحت شده بود که سرقت و محرکین درجه اول

با همین مدعی علیهم بود که در آن بوده مستند بدلائل اثباتیه جرم شان که شش ماه آوری

تک استدلالات و آثار و شواهد مشبهه مؤلفین ماورین قبلاً قضای در محضر ارباب ارباب خلاف

قانون شان بعد از نظریات مفصل همیشه تحقیق غرض انفصال قانون و اصل قرار که اوراق شتی

شان در باره هر کدام طور مفصل مطالعه و مطالعه گردید از ملاحظه و مطالعه اوراق همین اثبات میگرد

از دو سه سال باین طرف بعضی از طبقات که خود را و شغل داشته بدون اینکه تمام و جابج

ون لکن و اجتماعی را در نظر بگیرند به خود سر می آید و عدول از قانون مشروع و هدایت قانون اساسی

مطابق معاهد و مرام ناجائز خود تغییر نموده و تکلیفاتی که فردی و ملی را که موافق ۲۴ و ۲۵ قانون

ممن باهاست و مسالمته دیار و طایفه را که بر اساس مواد ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ قانون اساسی به حکومت

و غیر کرده هیچ در نظر نگرفته و به آن خود را مقید داشته به بعضی خود سر می آید، تحریکات و توطئه شیطانی

تا آرامی پر رافته خافاً ماده (۳۲) قانون اساسی را بزرگم خود تحریف نموده بجز و به اساس آن به

ماعتات و خصایص ناجائز و خلاف قانون برداشته اند با وجودیکه قانونی بودن این ماعتات

بنا بر از طرف مؤلفین حکومت اعلان گردید ولی با وجود آن مدعی علیه مذکور آن که سر کرده اول

شان « مطابقتش » بوده به او امر و قوانین الاماعت نکرده روی هم رفته به تحریکات و فعالیت های

به قانونی افزوده و از همان طبقات کسب و مسکونین منطقه را معشورشی نمودند که هر از

در زندان دچار سازد و خاص نا جوانان است که با پنبه سر می‌بندند اما بگفته و قرمان جاوید
 بهفت ملی (پایان)؛

«برای انسان زنسان کامل عشق برتر از آن وجود ندارد که برای مردمش جان
 نثارن خویش را صدیه کند».

- پایان -

۱۵ سنبل مطابق ۶ سپتامبر ۱۹۶۹

زندان ولایت کابل

محمد طاهر (مخفی)

این دفاعنامه در یک محلی که اس که از طرف نویسنده که بنام محاکمه نومیه علی بنی نظامی

خوانده شد بعد از اتمامات ذیل - ساعت ۱۱ روز پنجشنبه ۲۰ خرداد
۱۳۴۸ مطابق ۱۱ آکتوبر ۱۹۴۹ قرائت شد که در ساعت ۱۰

دقیقه (۱۳۵ دقیقه) را در برگزفت یعنی ساعت

یک و سیانزده بعد از ظهر ختم شد. همان طور که

از نگاه لب اولین دفاعنامه طولی بود

از نگاه کیفیت قرائت هم از طرف

کارکنان محکم و سامعین بی

سابقه خوانده شد

همه را در یک جلسه

فرو برد

بود

~~_____~~
~~_____~~
~~_____~~
~~_____~~
~~_____~~